



Hegemonic Masculinity and the Construction of Femininity: A Narrative Analysis of the Fictional Works of Shirzad Hassan

Kamal Khaleghpanah¹ | Soheyla Mohammadi² | Masoumeh Pourhejazi³

1. Corresponding Author, Associate Professor, Department of Sociology, University of Kurdistan, Sanandaj, Iran.

E-mail: kkhaleghpanah@gmail.com.

2. Master's Degree in Sociology, University of Kurdistan, Sanandaj, Iran. E-mail: mohemmedy.soheyla@gmail.com

3. Bachelor of Arts in Anthropology, Faculty of Social Sciences, University of Tehran, Tehran, Iran.

E-mail: m.pourhejazi@ut.ac.ir

Article Info

ABSTRACT

Article type:

Research Article

Article history:

Received 22 April 2024

Received in revised form 22

April 2024

Accepted 11 May 2025

Published online 19 July 2025

Keywords:

Feminist Narratology,

Resistant Femininity,

Emphasized Femininity,

Post-IdentityFeminism,

Critical Masculinity Studies.

The present study aims to identify the characteristics of hegemonic masculinity in the narrative works of Shirzad Hassan to clarify how this masculinity constructs various forms of femininity within the context from which these works emerge, how it shapes and maintains its preferred gender discourse, and how the narrative setting enables either the repression or resistance against the existing gender hegemony. Using Lancer's feminist narratological analysis—a qualitative postclassical narratology method—this article applies Connell's theory of hegemonic masculinity, one of the most comprehensive constructivist theories in critical masculinity studies, to better understand the gender structure in Kurdish novels. According to Connell, in any given society, socially dominant groups have the power to define desirable traits of masculinity and femininity. The dominant masculinity, known as hegemonic masculinity, shapes gender discourse around its ideals, defining appropriate masculinities and femininities, as well as the nature of gender relations and conflicts. Reading the narratives at both the story and discourse levels confirms that hegemonic masculinity in Kurdish society is linked to economic power structures and nationalist parties with a capitalist approach. It stands in fundamental conflict with oppositional nationalist intellectual masculinity with a socialist approach and resistant femininities. While oppositional masculinity itself submits to hegemonic masculinity by compromising with the status quo, it aligns with women's subjugation under hegemonic masculinity. Ultimately, narrative readings at multiple levels reveal that most narratives hold conservative viewpoints, accepting only minor changes in the gender and social structure. This reflects the difficult position of Kurdish intellectuals in a still conservative and patriarchal society who, despite their value conflicts with existing structures, remain under the influence of hegemonic gender discourse without making significant impact toward its change. Given that the criteria of desirable hegemonic masculinity vary across time and place, future studies could include examining gender representation in narrative texts by Kurdish women writers, exploring other social groups, and investigating temporal changes in hegemonic masculinity features in Kurdish societies to achieve a more comprehensive understanding of gender structures and related social conflicts.

Cite this article: Khaleghpanah, K; Mohammadi, S & Pourhejazi, M. (2025) Hegemonic Masculinity and the Construction of Femininity: A Narrative ... *Sociology of Art and Literature (JSAL)*, 16 (2), 25-53.

DOI: <https://doi.org/10.22059/JSAL.2025.377645.666318>



© The Author(s).

Publisher: University of Tehran Press.

DOI: <https://doi.org/10.22059/JSAL.2025.377645.666318>

مردانگی هژمونیک و برساخت زنانگی: تحلیل روایت آثار داستانی شیرزاد حسن

کمال خالق پناه^۱ | سهیلا محمدی^۲ | معصومه پورحجازی^۳

۱. نویسنده مسئول، دانشیار گروه جامعه‌شناسی، دانشگاه کردستان، سنندج، ایران، رایانامه: kkhaleghpanah@gmail.com

۲. کارشناسی ارشد جامعه‌شناسی، دانشگاه کردستان، سنندج، ایران، رایانامه: mohammedy.soheyla@gmail.com

۳. کارشناسی مردم‌شناسی دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران؛ تهران؛ ایران، رایانامه: m.pourhejazi@ut.ac.ir

اطلاعات مقاله

چکیده

نوع مقاله: مقاله پژوهشی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۵/۰۸

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۲/۱۰/۱۸

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۱۲/۰۴

تاریخ انتشار: ۱۴۰۳/۱۲/۲۵

پژوهش حاضر در پی شناخت ویژگی‌های مردانگی هژمونیک در آثار روایی شیرزاد حسن می‌باشد تا روشن سازد که در زمینه‌ای که این آثار از آن برخاسته‌اند، این مردانگی چه نوعی از زنانگی را برساخت کرده و چگونه گفتمان جنسیتی مطلوب خویش را شکل داده و حفظ می‌کند و همچنین زمینه‌ی روایی چگونه امکان سرکوب یا مقاومت در برابر هژمونی جنسیتی موجود را امکانپذیر می‌سازد. در این مقاله با روش تحلیل روایت‌شناسی فمینیستی لانسر که از جمله روش‌های تحلیل کیفی در حوزه‌ی روایت‌شناسی پساکلاسیک است، نظریه‌ی مردانگی هژمونیک کانل را که از جامعترین نظریه‌های برساخت‌گرایانه در حوزه‌ی مردانگی پژوهی انتقادی محسوب می‌شود، جهت شناخت بهتر ساختار جنسیت در رمان کردی به کار برده‌ایم. طبق نظر کانل، در هر جامعه‌ی خاص، گروه‌های دارای قدرت اجتماعی برتر، توان آن را می‌یابند که ویژگی‌های مطلوب مردانگی و زنانگی را تعریف کنند. مردانگی در قدرت، که مردانگی هژمونیک نامیده می‌شود، گفتمان جنسیتی را حول مطلوبیت‌های مورد نظر خود شکل داده، ویژگی‌های زنانگی و مردانگی درست و روابط جنسیتی و سمت و سوی تعارضات آن را شکل می‌دهد. خوانش روایت‌ها در سطح داستان و گفتمان مؤید این دریافت است که مردانگی هژمونیک در جامعه‌ی کردی آن نوع مردانگی است که در ارتباط با ساختارهای قدرت اقتصادی و احزاب ملی‌گرا با رویکرد سرمایه‌دارانه شکل گرفته، در تعارض ریشه‌ای با مردانگی معارض روشنفکرانه‌ی ملی‌گرا با رویکرد سوسیالیستی و نیز با زنانگی‌های مقاوم است. درحالی‌که مردانگی معارض، خود تحت انقیاد مردانگی هژمونیک به مصالحه با وضع موجود تن در داده، در انقیاد زنان با مردانگی هژمونیک همداستان می‌شود. نهایتاً خوانش روایت‌ها در سطوح روایی نشان می‌دهد که بیشتر روایت‌ها دیدگاهی محافظه‌کارانه داشته، به تغییرات جزئی در ساختار جنسیتی و اجتماعی قانع شده‌اند و این نشان از وضعیت دشوار روشنفکران کرد در جامعه‌ای همچنان محافظه‌کار و مردسالار دارد که با وجود تعارض ارزشی با ساختارهای موجود، بی‌آنکه اثرگذاری مطلوبی در تغییر گفتمان جنسیتی داشته باشند، تحت انقیاد آن باقی می‌مانند. با توجه به متغیر بودن معیارهای مطلوب مردانگی هژمونیک بر اساس زمان و مکان، مطالعات آتی می‌تواند شامل مطالعه‌ی بازنمایی جنسیت در متون روایی زنان نویسنده‌ی کرد و در سایر گروه‌های اجتماعی و نیز بررسی تغییرات در-زمانی در ویژگی‌های مردانگی هژمونیک جوامع کرد باشد تا بتوان درکی جامع‌تر از ساختارهای جنسیت و تعارضات اجتماعی متأثر از آن به دست آورد.

کلیدواژه‌ها:

روایت‌شناسی فمینیستی، زنانگی

مقاوم، زنانگی مؤکد، فمینیسم

پسahویت، مردانگی پژوهی انتقادی.

استناد: : خالق پناه، کمال؛ محمدی، سهیلا و پورحجازی، معصومه (۱۴۰۳). مردانگی هژمونیک و برساخت زنانگی: تحلیل روایت آثار داستانی شیرزاد حسن.

جامعه‌شناسی هنر و ادبیات، ۱۶ (۲)، ۲۵-۵۳.

DOI: <https://doi.org/10.22059/JSAL.2025.377645.666318>



ناشر: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران. © نویسندگان.

DOI: <https://doi.org/10.22059/JSAL.2025.377645.666318>

مقدمه و طرح مسأله

انسانها برای نظم بخشیدن به چیزهای مهم آنها را روایی می‌کنند. روایت‌های ادبی، با محتوا و صورت‌های ایدئولوژیکشان، تأثیر زیادی در برساخت حافظه‌های جمعی ما دارند و بررسی این محتوا و صورت‌های ایدئولوژیک همواره یکی از حوزه‌های مهم جامعه‌شناسی بوده است. روایات، همچنین، مفاهیم و باورهای غالب مربوط به زمان و مکان نویسنده را بازنمایی می‌کنند (نعمت‌یان و دیگران، ۱۳۹۴). اهمیت شکل روایی بویژه در روایت عصر مدرن تا بدانجاست که لوکاج از رمان، تحت عنوان "حماسه‌ی دوران مدرن" نام می‌برد. احساس بریدگی از سنت و به تعبیر آنتونی گیدنز، انقطاع فرهنگی و سوگم‌کردگی سوژه‌ی مدرن (گیدنز، ۱۳۸۰) به پیدایش اذهان بی‌خانمانی منتهی شده که آیینی تمام‌نمای آن، نویسندگانی هستند که در کار روایت این سامان نوظهور، در قامت کارگذاران تغییر و نیز روایتگران تنش‌های آن ظاهر می‌شوند.

از جمله مهمترین منابع تنش‌های اجتماعی بویژه در جوامع رو به توسعه هویت جنسیتی است که تحت تأثیر فروریزی مرزها و یکی شدن بازارها و ایجاد ارتباطات متراکم در عصر جهانی‌شدن، تصورات سنتی درباره‌ی آن در معرض فشار و تغییر بوده است (کانل به نقل از یعقوبی، ۱۳۹۳: ۲۰۷). همان‌طور که کانل تحت مفهوم مردانگی هژمونیک عنوان می‌کند، هر جامعه‌ی فرهنگی دارای معیارهای ویژه‌ی خود برای تعریف مردانگی درست است که ساختار کلی جنسیت و جهت‌مندی تعارض‌های آنها را نیز شکل می‌دهد. از آنجا که در گستره‌های وسیع جغرافیایی با گوناگونی‌های عمیق فرهنگی و اجتماعی، نمی‌توان انتظار داشت که ویژگی‌های مردانگی هژمونیک جوامع همسان باشد، مطالعه‌ی ساختار جنسیت جوامع محلی و سمت‌وسوی تعارضات جنسیتی آنها ضرورت می‌یابد. تعارض جنسیتی در متون، در قالب پیکار آواهای روایی که انواع مردانگی‌ها و زنانگی‌ها را بازنمایی می‌کنند نمود می‌یابد و از این‌رو با بررسی آنها می‌توان بعضی ویژگی‌های مردانگی هژمونیک جامعه‌ی مورد نظر و نیز شیوه‌های متنی برای تثبیت هژمونی موجود یا مقاومت در برابر آن را بازشناخت.

هدف اصلی این پژوهش، تحلیل روایت‌های شیرزاد حسن به منظور شناخت ویژگی‌های مردانگی هژمونیک در جامعه‌ی کردی و درک چگونگی تعارضات جنسیتی در زمینه‌ی روایی می‌باشد. در این راستا رسیدن به اهداف زیر مد نظر است:

- ۱- شناخت ویژگی‌های مردانگی هژمونیک در روایت‌های شیرزاد حسن. ۲- شناخت انواع بازنمایی‌های مردانگی و زنانگی در آثار روایی شیرزاد حسن. ۳- شناخت شیوه‌های مردانگی هژمونیک جهت اعمال سلطه بر گروه‌های زنان و مردان. ۴- چگونگی مقاومت متنی در برابر مردانگی هژمونیک در روایت‌های شیرزاد حسن. مسأله‌ی محوری در این پژوهش این است که در زمینه‌ی آثار روایی شیرزاد حسن، مردانگی هژمونیک، چگونه انواعی از زنانگی را برساخت کرده و چگونه امکان سرکوب/ مقاومت سوژه در گفتمان روایی شکل می‌گیرد؟ بنابراین، سؤالات پژوهش شامل موارد زیر می‌باشد: ۱- ویژگی‌های مردانگی هژمونیک در داستان‌های شیرزاد حسن کدامند؟ ۲- آواهای روایی در روایات شیرزاد حسن، بازنمایانگر چه نوع مردانگی و زنانگی هستند؟ ۳- چگونه، مردانگی هژمونیک، سلطه‌ی خود را بر زنانگی‌ها و مردانگی‌ها حفظ می‌کند؟ ۴- زمینه‌ی روایی تا چه حد امکان مقاومت در برابر مردانگی هژمونیک را امکان‌پذیر می‌سازد؟

مطالعات جنسیت در زبان فارسی بیشتر متمرکز بر چگونگی بازنمایی هویت جنسیتی زنان بوده و مطالعات مردان اغلب در کنار و حاشیه‌ی مطالعات زنان مطرح شده است. مطالعات اندک موجود در زمینه‌ی مردانگی پژوهی انتقادی نیز بیشتر بر چسب‌های مردانگی‌های هژمونیک متمرکز بوده و کمتر به چگونگی تأثیر مردانگی هژمونیک در برساخت انواع زنانگی‌ها و مردانگی‌ها پرداخته است. از آن جمله، عابدینی‌فرد (۱۳۹۲) در "مردانگی هژمونیک و داغ جسمیت‌های ناکام" ارتباط بین جنسیت و ناهنجارمندی را در رمان‌های "آبجی خانم و داوود گوژپشت" بررسی کرده، وفا (۱۳۹۷) در "مخمصه‌ی تباری با مردانگی هژمونیک در جایی دیگر"، مردانگی‌های طبقه‌ی متوسط و متمول شهری ایران امروز را در همدستی با مردانگی هژمونیک دانسته و زنانگی روستایی را در کشمکش بین مردانگی همدست طبقه‌ی متوسط و متمول شهری از یک سو و مردانگی هژمونیک

طبقات حاکم از سویی دیگر می‌بیند. قویدل دارستانی و دیگران (۱۳۹۸) به تحلیل بازنمایی زنانگی و مردانگی در شخصیت‌های برنامه‌های خردسال در شبکه دوم سیما پرداخته، بهمنی (۱۳۹۶) در "بازنمایی رسانه‌ای از مردانگی در نظام پدرسالار"، نوع مردانگی بازنمایی‌شده در سریال ستایش را مردانگی کیفرسان می‌داند. ذکایی و دیگران (۱۳۹۰) در "گونه‌شناسی مردپنداری در اقوام گیلان" انواع مردانگی‌ها را در ارتباط با زنانگی‌ها در اقوام کرد، گیلک، تالش و ترک استان گیلان بررسی کرده، پژوهش‌هایی دیگر نیز به تغییرات در-زمانی مردانگی هژمونیک پرداخته‌اند. از جمله بختیاری (۱۳۹۳) در "مهاجرت و تغییر مفهوم مردانگی" تأثیر مهاجرت را بر الگوهای مردانگی هژمونیک مردان مهاجر هزاره‌ی افغانی بررسی کرده، پاداشی (۱۳۸۸) در "چرخش معنایی مفهوم زنانگی در گفتمان انقلاب، سازندگی، اصلاحات" به تحلیل ساختارهای کلامی در زمینه‌ی مسائل زنان در گفتارهای سیاسی سه دهه بعد از انقلاب پرداخته است. پیری و یعقوبی (۱۳۹۵) در "بازنمایی مردانگی در شبکه‌ی محلی ایلام" از بررسی صورت‌های روابط جنسیتی در سه سریال پرمخاطب این شبکه نتیجه گرفته‌اند که، شکل خاصی از مردانگی سنتی و پدرسالار در حکم مردانگی هژمونیک در این شبکه، تأیید و تقویت شده و مردانگی‌های غیر سنتی به منزله‌ی گونه‌ای نابهنجار، طرد شده‌اند. کوثری و مولایی (۱۳۹۱) در "موسیقی رپ و چالش با مردانگی هژمونیک"، در موسیقی رپ ایرانی-فارسی، ۱۴ روایت را استخراج و آنها را در دو دسته‌ی مردانگی هژمونیک و مردانگی آلترناتیو قراردادده‌اند. چاوشیان و رشت‌آبادی (۱۳۸۹) در "ستاره‌های مردانگی و مردانگی ستاره‌ها" با بررسی تغییر در مفهوم مردانگی هژمونیک بعد از انقلاب دریافته‌اند که مردانگی هژمونیک، تغییرات متعدد و تدریجی را همگام با تغییرات جهانی از سرگذرانده است. مطالعات در زمینه‌ی شاخصه‌های مردانگی هژمونیک و تأثیر آن در برساخت انواع زنانگی‌ها و مردانگی‌ها در جامعه‌ی کردی تاکنون موضوع تحقیق جامعی نبوده است. شیرزاد حسن یک از رمان نویسان برجسته کرد است که آثار وی به زبان فارسی ترجمه شده است و در میان جماعت کتابخوان مورد استقبال قرار گرفته است. نگاهی سریع به عناوین رمانهای وی این امر را مشخص می‌کند که دغدغه وی مردانگی و زنانگی در یک جامعه جهان سوم است و همین هم ما را به کاوش در این آثار و می‌دارد. نتایج این پژوهش می‌تواند برای جامعه‌شناسانی مفید باشد که در پی شناخت لایه‌های پنهان هویت جنسیتی و کارکرد متون ادبی برای حفظ سلطه‌ی گروه‌های در قدرت یا مقاومت مؤثر در برابر آن هستند. همچنین برای تمام کسانی که می‌خواهند شناختی درست از خود و عمل اجتماعی خود تحت ساختارهای جنسیتی مسلط داشته و خواست تغییر اجتماعی را از عمل اجتماعی خود آغاز نمایند.

مبانی و چارچوب مفهومی

معرفت‌های نظری موجود غالباً سوگیرانه، نوشته شده توسط مردان، برای مردان و دور از واقعیت زیسته‌ی انسانی ارزیابی شده‌اند. چرا که آنها، جنس بیولوژیکی را نه به عنوان یک ویژگی، همچون سایر ویژگی‌های بشری، بلکه به عنوان نوعی ویژگی برجسته مطرح ساخته‌اند که وجه تمایزی برای گروه‌های انسانی و معیاری برای تعریف سایر ویژگی‌های بشری ایجاد می‌کنند. اگرچه عرصه‌ی جنس و جنسیت تنها عرصه‌های ستم بر زنان نیستند و همه‌ی انواع بدن‌ها، ستم و شکنجه و اسارت را در سراسر تاریخ تحمل کرده‌اند (رابینز، ۱۳۸۹: ۲۵)، اما مسأله‌ی اصلی فمینیست‌ها، مناقشه در طبیعی‌انگاری آن نوع ستمی است که به عنوان یک سنت، بر زنان تحمیل و تحمل می‌شود و تفکری که این ستم را جزء جدایی‌ناپذیر فیزیولوژی آنها دانسته، آنرا فاقد اهمیت برای مطالعه قلمداد می‌کند (بیسلی، ۱۳۹۷: ۳۲).

جنس (sex)، تفاوت‌های فیزیولوژیکی قابل رؤیت در اندام‌های تناسلی و نیز غیرقابل رؤیت مرتبط با آن در اندام‌های زن و مرد و در کارکرد تولید مثلی آنها را بیان می‌کند که شامل زن (female) و مرد (male) می‌شود. جنسیت (gender)، تمام تفاوت‌های تثبیت شده توسط اجتماع و فرهنگ میان زنان و مردان را، خواه فردی و خواه در نقش‌های اجتماعی و مظاهر

فرهنگی دربرمی‌گیرد (دلفی، ۱۳۸۶:۱۶۳). جنسیت که شامل زنانه (feminine) و مردانه (masculine) است، مقوله‌ای جامعه‌شناختی بوده، دقیقاً در جایی وجود دارد که زیست‌شناسی وضعیت اجتماعی را تعیین نکند (Connell, 1995:71)

نظریه‌های فمینیستی و حرکت به سمت مطالعات مردانگی

فمینیسم شامل گروه‌های مختلف، دارای تفاوت در روش و شباهت زیاد در هدفند (شوالتر، به نقل از تانگ، ۱۳۸۷:۳۳). در یک نگاه کلی می‌توان فمینیسم‌ها را در دو دسته‌بندی اصلی فمینیسم‌های هویت و پسا‌هویت (کثرت‌گرا) مورد بحث قرار داد. دغدغه‌ی اصلی فمینیسم‌های هویت، تعریف هویت زنانه است که شامل دو شاخه‌ی عمده‌ی فمینیسم "انسان‌محور" و "زن‌محور" است. فمینیست‌های انسان‌محور (شامل فمینیسم‌های لیبرال، مارکسیست و سوسیال فمینیست‌ها) بر جوهر یگانه‌ی انسان و بنابراین، همسانی حقوق و مسئولیت‌های زنان و مردان تأکید دارند. اما فمینیست‌های زن‌محور (شامل فمینیسم‌های رادیکال و فمینیسم‌های روانکاو فرویدی و لاکانی و فمینیسم‌های نوشتار زنانه) بر تفاوت جوهری هویت زنانه از مردانه تأکید می‌کنند.

فمینیسم‌های پسا‌هویت (کثرت‌گرا)، شامل فمینیست‌های پست‌مدرنی هستند که، تمایل فمینیسم مدرنیستی، مبنی بر جستجوی بنیانی یگانه و قطعی برای زنانگی را رد می‌کنند. (بیسلی، ۱۳۹۷:۱۳۳). دسته‌ای از این فمینیست‌ها با رویکردی پسا‌ساختارگرا، کلیت انسانی و حرکت به سمت ادغام در چارچوب‌های این کلیت مردسالارانه از جانب لیبرال فمینیست‌ها را مورد تردید قرار داده، هویت انسانی را متکثر، ویژه و چندپاره می‌دانند. همچنین باور رادیکال فمینیست‌ها را به ایجاد هویتی واحد میان زنان بر اساس تجربه‌ی عمومی ستم مردانه بر نمی‌تابند. چراکه به نظر آنها، هیچ وجه تمایز یا تجربه‌ی مشخصی که صرفاً زنانه باشد وجود ندارد. و اصولاً هیچ مضمون مشخصی وجود ندارد که بتواند سوژه‌ی فمینیسم باشد (بیسلی، ۱۳۹۷:۱۲۵). بنابراین آنها با اجتناب از دوگانه‌های همسانی/تفاوت در فمینیسم هویت، بجای مقوله‌های زنانگی و مردانگی از زنانگی-ها و مردانگی-ها سخن گفته، کانون توجه خود را به سمت بازشناسی راهبردهای متفاوت و متناسب با شرایط گوناگون زنان معطوف کرده‌اند.

نظریه مردانگی هژمونیک کانل

کانل از جمله نخستین نظریه‌پردازان در حوزه‌ی مردانگی پژوهی انتقادی است که جنسیت را به عنوان "ساختار اجتماعی قدرت" بررسی کرده و سلسله‌مراتبی از سلطه، انقیاد و همدستی را بین گروه‌های متفاوت مردان و زنان نشان داده است (Connell, 1995:81). او برخلاف پسا‌ساختارگرایانی چون باتلر، که نه تنها جنسیت، بلکه بدن (جنس) را نیز ابژه و برساخت اجتماعی قلمداد می‌کنند، بدن انسان را، هم برساخت و هم برسازنده موقعیت اجتماعی می‌داند. به نظر او جنسیت عمل اجتماعی است که همواره به آنچه بدن‌ها انجام می‌دهند، اشاره دارد و نه آنکه صرفاً بوسیله‌ی جنس بیولوژیکی تعیین و به بدن‌ها تقلیل داده شود (Connell, 1995:71). بدن‌ها، بنابر محدودیت‌ها و نیازهای ویژه‌ی آنها (مثلاً توانایی بدن‌ها در تولید مثل و...) باعث می‌شوند که هنجارهای اجتماعی، سمت‌وسویی ویژه بیابند. اما همین تفاوت‌ها و توانایی‌های خاص بدن‌ها، بوسیله‌ی ساختارهای اجماع، در عمل‌های ویژه‌ی اجتماعی هدایت می‌شوند. به گونه‌ای که هر بدن با ویژگی‌های خاصش برای نوعی متفاوت از عمل اجتماعی در نظر گرفته می‌شود و در نتیجه، برای جایگاه و پایگاه اجتماعی متفاوتی سازماندهی می‌شود. بنابراین، بدن، تنها یک واسطه برای عمل اجتماعی نیست. بلکه خود، ذاتاً جزئی از جامعه و عمل اجتماعی است. در طول زمان تغییر می‌کند و با این تغییر، تواناییها و محدودیت‌هایی را برای فرد ایجاد می‌کند (کانل، ۲۰۰۵). به نظر کانل جنسیت مردانه و زنانه یک "چیز" نیست که بتوان براساس نوعی شخصیت طبیعی یا میانگین رفتاری آن را تعریف کرد. بلکه برای تعیین آن باید بر روابطی متمرکز شویم که در آن مردان و زنان، زندگی‌های جنسیتی خود را اجرا می‌کنند (Connell, 1995:71). بنابراین آنچه بدن‌های جنسی را مهم می‌کند، نه تفاوت

بدن‌ها، بلکه توان نمادین تفاوت‌ها برای پشتیبانی از سلسله‌مراتب قدرت میان زنان و مردان است. وگرنه، این تفاوت‌ها گاهاً آنقدر کم‌اهمیتند که احتمالاً مانند بسیاری دیگر از تفاوت‌های جسمی، اصلاً تعیین‌کننده‌ی توانایی خاصی نیستند.

چگونگی تسری یافتن تفاوت‌های جسمی و جنسی به عرصه‌ی فرایندهای اجتماعی و از جمله ساختارهای جنسیت، بستگی کاملی به نوع جامعه و دوره‌ی تاریخی خاص آن و این موضوع دارد که این جامعه‌ی خاص، بر اساس اجماع، کدام تفاوت‌های جسمی را برجسته و نمادین می‌سازد. چنانکه به گفته‌ی کانل، در محدوده‌ای که جبر زیست‌شناختی نمی‌تواند امر اجتماعی را تعیین کند، جنسیت به‌عنوان جنبه‌ی اجتماعی جنس وارد عمل می‌شود (Connell, 1995:71). جنسیت نه یک عملکرد خاص، بلکه یک عملکرد رابطه‌ای در داخل ساختارهای قدرت و روشی برای ساختن رویه‌های اجتماعی است. بنابراین محتوای آن به عملکردهای داخل گفتمان جنسیتی و نیز سایر ساختارهای اجتماعی مرتبط است و از این رو برای درک جنسیت باید دائماً از جنسیت فراتر برویم (Connell, 1995:75). مردانگی و زنانگی به عنوان دو روی سکه‌ی جنسیت، هویت‌هایی به‌هم‌وابسته‌اند که در تضاد با هم به عنوان مفاهیمی حامل ویژگی‌هایی قطبی‌شده، محتوای کیفی می‌یابند. از این‌رو، در پیروی از چهارچوب مفاهیم قطبی‌شده‌ی زبان‌شناسی ساختاری، زنانگی به طور نمادین به عنوان فرع بر اصل مردانگی، با کمبود هر آنچه مردانه است شناخته می‌شود (Connell, 1995:70). به نظر کانل هم‌زمان که جوامع مختلف، انواع متفاوتی از مردانگی را بر ساخت می‌کنند، در یک جامعه‌ی خاص نیز، همواره بیش از یک نوع مردانگی وجود دارد. به طوری که هر قشر و دسته‌بندی اجتماعی، واجد نوعی از مردانگی متفاوت از گروه‌های دیگر است. علاوه بر تشخیص گوناگونی مردانگی‌ها و زنانگی‌ها قدم بعدی، بررسی ارتباط میان این نوع مردانگی‌ها و سپس ارتباطات جنسیتی در داخل هر طبقه و نژاد است (Connell, 1995:76). روش کانل برای بررسی الگوهای قدرت جنسیتی، ساختن تیپ‌های ایده‌آل از انواع مردانگی‌های بازنمایی‌شده در هر فرهنگ خاص، در هر دوره خاص است. تا انواع تیپ‌های زنانگی را در ارتباط با مردانگی غالب در آن جامعه شناسایی و تعریف کند. آنتونی گیدنز الگوی سلسله‌مراتب جنسیتی کانل را به صورت الگوی ساده‌شده‌ی زیر نشان داده است:



نمودار ۲-۲: الگوی سلسله‌مراتب جنسیتی کانل (به نقل از عابدینی‌فرد، ۱۳۹۲)

به نظر کانل در هر زمان و جامعه‌ی خاص، یک شکل از مردانگی بیش از سایر اشکال مقبولیت می‌یابد که متضمن جواب‌های فعالاً قابل قبول برای مشروعیت پدرسالاری بوده و تضمین‌کننده‌ی مواضع اقتدار مردان و تبعیت زنان است و مردانگی هژمونیک نامیده می‌شود.

مردانی که موقعیت‌های قدرت را اشغال کرده، دارای ثروت و پرستیژ بالایی هستند، نقشی فرادست را در رابطه با سایر مردان و نیز زنان ایفا می‌کنند و خصایص و رفتارهای آنها نیز هژمونیک می‌شود و کسانی که این سبک‌ها را به نمایش بگذارند حتی اگر در موضع قدرت و ثروت قرار نداشته باشند (مثلاً هنرپیشه‌ی یک فیلم)، احترام و اقتدار کسب می‌کنند (سیدمن، ۱۳۹۲: ۲۹۶).

مردانگی هژمونیک در حقیقت آن چیزی نیست که در افرادی واقعی نمود داشته باشد. بلکه شامل نوعی نمادگرایی اجتماعی است که در اشکال گفتمانی همچون آثار هنری و ادبی و فرهنگ عامه و... در یک دوره‌ی تاریخی خاص تعبیه شده، عرضه و تبلیغ می‌شود تا قدرت نمایندگان آن در سلسله مراتب اجتماعی حفظ و تقویت شود. کانل مردانگی هژمونیک را در مفهومی بسیار نزدیک به خشونت نمادین بورديو به کار می‌گیرد. به تعبیر او، گروه‌هایی که دارای امکانات و اقتدار بیشتری هستند، انواعی از مردانگی را که مناسب منافع آنها باشد برساخته، آنرا چون امری بدیهی و طبیعی القا می‌کنند تا همچنان در موضع اقتدار باقی بمانند. این مردانگی البته، مردانگی شایع در اکثریت اعضای مذکر جامعه نیست. بلکه تأییدشده‌ترین الگوی فعلی مردانگی است که در پیوند با قدرت سیاسی و نهادی، به هژمونی دست یافته است. ذیل مردانگی هژمونیک، مردانگی‌های همدست، تابع (تحت انقیاد) و حاشیه‌ای شده قرار دارند.

درحالی‌که مردانگی هژمونیک در تضاد مفهومی با زنانگی شکل گرفته و شامل قدرت و کنترل بر زنان است، اما تمامی مردان، قدرت و انگیزه‌ی یکسانی برای کنترل زنان ندارند و از این رو مردانی که به طور آشکار از قدرت خود برای تابع کردن زنان استفاده نمی‌کنند و ارزش‌های آن را به طور کامل اجرا نمی‌کنند، دارای مردانگی همدست‌اند (mukasa, 2017:25). این مردانگی‌ها در روابط ازدواج، پدری و سایر حوزه‌هایی که حامل مصالحه‌ی گسترده با زنان است، بدون نشان دادن تعارض آشکار با زنانگی‌ها، همچون تماشاگران فوتبال عمل کرده و با اجرای نقش مقرر خود، در تحقق مردسالاری مشارکت دارند و از آن سود می‌برند (Connell, 1995:79). البته تبانی اکثریت مردان با مردانگی هژمونیک، به معنی داشتن ویژگی‌های آرمان مردانگی کامل و کسب جایگاه اجتماعی مردان هژمونیک نیست. بلکه با همدستی و شبیه‌شدن به آن، منافع عاید آنها می‌شود که در غیر این صورت به آنها دست نمی‌یافتند. کانل برای اشاره به منافی که مردانگی‌ها در شبیه‌شدن به مردانگی غالب دنبال می‌کنند، اصطلاح محوری "سود سهام مردسالاری" را به کار می‌گیرد. مردانگی هژمونیک اکثریت مردان جامعه را متقاعد می‌کند که مردانگی هژمونیک جاری، تجلی برتری عموم مردان بر عموم زنان بوده، تضمین می‌کند که حتی اگر بسیاری از گروه‌های مردان، فرودست مردان دیگر بمانند، حمایت و شبیه‌شدن به مردانگی هژمونیک ضامن فرادستی آنها بر زنان است. به نظر کانل اکثر مردان در جامعه‌ی مردسالار، گاه حتی ندانسته، نمایش‌دهندگان مردانگی همدست‌اند. مثلاً پسر نوجوانی که با هیکیلی نحیف، جسم خود را با تمرینات دشوار بدنسازی، پرورش می‌دهد، با تأیید اندام ایده‌آل مردانگی هژمونیک، در حقیقت سهامی از نظام مردسالاری خریده، توقع دارد، سود این سهام را با کسب توجه و تأیید اجتماعی، بدست آورد (عابدینی‌فرد، ۱۳۹۲).

درحالی‌که روابط هژمونی، همدستی و تبعیت در درون نظم جنسیتی، برقرار می‌شود، تعامل جنسیتی با ساختارهای خارج جنسیت مانند طبقه، نژاد و حتی ملیت و موقعیت در نظم جهانی، موجد دو نوع رابطه‌ی "حاشیه‌ای‌شدگی" یا "مجوز دادن" از سوی مردانگی هژمونیک می‌شود. مثلاً در فرهنگی که پوست سفید و قدرت، معیار مردانگی هژمونیک است، یک ورزشکار سیاه‌پوست، ممکن است استثنائاً بخت آن را بیابد که نمونه‌ای از سرسختی مردانگی هژمونیک در نظر آید. اما این جواز فردی، به طور کلی، اقتدار اجتماعی و همسانی پایگاه را به همه‌ی مردان سیاه‌پوست نمی‌بخشد (Connell, 1995:81).

در نظرگاه کانل، همه‌ی انواع زنانگی‌ها، در موقعیتی فرودستِ مردانگی هژمونیک شکل می‌گیرند. زنانگی‌ها مترادف با فقدان مردانگی و نبود قدرتی هستند که در تمام مردانگی‌ها ریشه دوانده است (سوزان کسلر، به نقل از آزاد، ۲۰۱۳). به نظر کانل، هیچ نوع زنانگی، نمی‌تواند در موقعیت هژمونیک قرارگیرد (کانل، به نقل از آزاد، ۲۰۱۳) زیرا در ساخت اجتماعی زنانگی‌ها، ایجاد یک هژمونی براساس تسلط بر جنس دیگر وجود نداشته، نهادهای جامعه‌ی مردسالار، صفت سلطه‌گری را برای زنان گرامی نمی‌دارند. همچنین، انباشت قدرت در دست مردان، به زنان اجازه‌ی اعمال قدرت نهادینه‌شده بر زنان دیگر را نمی‌دهد. از این روست که در میان زنان، خشونت بسیار کمی نیز دیده می‌شود (آزاد، ۲۰۱۳).

زنانگی مؤکد شکلی اغراق شده از زنانگی است که صفات آن مخالف صفات مردانگی هژمونیک بوده و به عنوان آنچه مردانه نیست، مکمل آن به حساب می‌آید (عابدینی‌فرد، ۱۳۹۲). این زنانگی معطوف به ارضای امیال مردانگی هژمونیک بوده، تحت نگاه خیره‌ی مردانگی هژمونیک و در تسلیم شدن به ارزش‌های آن شکل می‌گیرد. و در جوامع غربی، در زنان جوان با ویژگی‌های پذیرش قدرت مردان، پذیرایی جنسی از آنها و تأکید بر همراهی و اطاعت کامل از مردان و در زنان مسن‌تر، با تکیه بر کلیشه‌های مادرانه همچون دلسوزی و مراقبت و فداکاری بی‌قید و شرط بازنمایی می‌شود. زنانگی‌های مؤکد، و مردانگی‌های همدست، با همدستی‌شان با مردانگی هژمونیک، بیشترین سهم را در سرکوب دیگر زنانگی‌ها و مردانگی‌ها و حفظ و استمرار مردسالاری دارند و به سبب موافقتشان با مردانگی هژمونیک، از پاداش تأیید و تفویض قدرت جزئی اجتماعی، برخوردار می‌شوند (عابدینی‌فرد، ۱۳۹۲). در چنین ساختار جنسیتی، زنانی که فاقد خصایص مطلوب مردانگی هژمونیک چون جذابیت جنسی یا تعلق داشتن به طبقه‌ی فرادست هستند، با مصرف اغراق‌گونه‌ی محصولات و ویژه‌ی زنان طبقه‌ی مسلط، تأیید مردانگی هژمونیک را به دست می‌آورند. در نهایت ذیل زنانگی مؤکد، زنانگی مقاوم/مخالف قرار دارند که نه تنها محبوب مردانگی غالب نیستند، بلکه عموماً آزاردهنده و منفورند. نمونه‌هایی از آنها در فرهنگ غرب شامل پیردخترها، زنان همجنسگرا، زنان دوجنسه، خرخوان‌ها، فاحشگان، زنان نافرمان، کلفت‌ها هستند که عموماً نادیده‌گرفته شده و نامرئی شده‌اند. به طوریکه تجارشان تحت سیطره‌ی زنانگی مؤکد تا دوره‌ی فمینیستی، عموماً نانوشته مانده‌است (عابدینی‌فرد، ۱۳۹۲).

کانل ساختار جنسیت را به ساختن و دوباره ساختن قواعد و اجرای آن، در خود عمل اجتماعی، مربوط می‌داند (کانل، ۱۹۹۵: ۳۵) که با عدم اجرای آن و یا اجرای دیگرگونه، ساختار آن نیز قابل تغییر است. از آنجا که مردانگی هژمونیک مشخصه‌ای ثابت و همیشگی و در همه‌جا حاضر نیست، بلکه وضعیتی همواره در معرض مباحثه و اعتراض است (Connell, 1995:76)، با تغییر شرایط، ممکن است زمینه‌ی مقبولیت یک مردانگی خاص نیز از بین رفته و گروه‌های جدید مردان، راه‌حل‌های کهنه را به چالش بکشند و یک هژمونی جدید را برسانند. همچنین ممکن است اقتدار هر گروه از مردان نیز، توسط زنان مورد چالش و اعتراض قرار گیرد (Connell, 1995:77). از آنجا که عوامل مشروعیت‌زدا همواره بسیارند، هرگاه گروه‌های حاکم تغییر کنند، هژمونیک شدن نوع دیگری از مردانگی، که چه بسا سازگارتر با رؤیای برابری زنان باشد- یا نباشد- ممکن می‌شود. حتی گروه هژمونیک فعلی نیز اگر در معرض دگراندیشی در داخل گروه‌های همدست خویش یا واسازی گروه‌های تحت انقیاد قرار گیرد، مجبور به تغییر تاکتیک‌های خود و مصالحه با گروه‌های مؤثر اجتماعی جدید می‌شود. از این رو مردان حاکم، عناصر فعلی را اصلاح و الگوی جدیدی از مردانگی را به عنوان مردانگی درست، معرفی می‌کنند. کانل این فرایند را "پویایی مردانگی هژمونیک" می‌نامد (کانل، به نقل از رشت‌آبادی و چاوشیان، ۱۳۸۹). باینکه کانل به تغییر سامان جنسیتی در جوامع در معرض جهانی شدن، تحت تأثیر ارتباطات جهانی باوردارد، اما تداوم پدرسالاری در بسیاری از جوامع خاورمیانه و حتی جوامع غربی را به این دلیل می‌داند که پدرسالاری، یکی از مواضع مشروعیت‌بخش نظام‌های دولت-ملت کنونی بوده، این ساختارهای سیاسی، انواعی از مردانگی را که همسو با قدرت هژمونیک آنهاست، تأیید و تقویت می‌کنند. از جمله انواعی از مردانگی را که مرتبط با شجاعت و توان بدنی و استقلال فکری و دوری‌جستن از احساساتی‌گری و ارتباطات صمیمانه خانوادگی است را تکریم و تقویت می‌کنند. چراکه برای تحکیم سلطه‌ی خود در حیطه‌ی سرمایه‌داری و ارتش‌های ملی، به حمایت مردانی واجد این صفات نیاز دارند.

روش‌شناسی پژوهش

تحلیل روایتی، یکی از انواع پژوهش کیفی است که مجموعه‌ای از روایت‌ها را به عنوان منبع داده‌های خود برمی‌گزیند (مونهل، ۲۰۱۰) تحلیل مضمونی (تماتیک)، تحلیل ساختاری و تحلیل سیمپتوماتیک سه دسته‌ی کلی روش‌های تحلیل روایتی هستند که، انواعی از روایت‌شناسی‌های پساکلاسیک در همین دسته‌ی اخیر قرار می‌گیرند. پژوهش حاضر با جهت‌گیری روایت‌شناسی

پساکلاسیک از نوع فمینیستی، با روش نمونه‌گیری هدفمند روایت‌های داستانی شیرزاد حسن را همچون اوبژه‌ی شناخت و واحد تحلیل در نظر می‌گیرد و چگونگی برساخت زنانگی را در بستر روایات و در پیوند با زمینه‌ی اجتماعی آنها بررسی می‌کند. روایت، توالی ملموسی از رخدادهایی است که به صورت غیرتصادفی در کنار هم آمده‌اند (تولان ۲۰۰۸، به نقل از صالحی‌نیا، ۲۰۰۹). هر روایت دو بعد دارد: داستان و گفتمان. داستان توالی رخدادهاست، آنگونه که در جهان واقعی اتفاق می‌افتد و شامل عناصر ضروری رخدادها و شخصیت‌هایی است که این رخدادها را در عمل داستانی امکان‌پذیر می‌کنند. گفتمان روایی (طرح) نحوه‌ی آرایش رخدادها در روایت است که سبک بازگویی و نظم رخدادها (پلات) در روایت را شامل می‌شود (آبوت، ۱۳۸۷). بررسی روایت پیشتر بر "ساختار متن" یا "خواننده متن" یا "نویسنده"ی آن متمرکز بود. درحالی‌که روایت‌شناسی کلاسیک، توصیف عناصر جهانی روایت را در ثبات ساختاری آن و فارغ از کاربرد اجتماعی بررسی می‌کرد، روایت‌شناسی پساکلاسیک بیشتر از همه، به زمینه‌های اجتماعی روایت توجه کرده و به همین دلیل، ارتباط نزدیکی را با جامعه‌شناسی برقرار می‌کند (فیلان، ۱۳۹۶: ۱۰۰). پیشوند «پسا» بر گسست کامل از ساختارگرایی دلالت نمی‌کند. زیرا بسیاری از دستاوردهای روایت‌شناسی ساختارگرا در تحلیل‌های آن به کار می‌روند (هرمن و وروانک، ۱۳۹۶: ۷۷).

آوای روایی

اگر چه آوا بیشتر معطوف به ادراک خواننده‌ی متن است، اما خواننده از طریق عناصر متنی می‌تواند به آواها دسترسی یابد. آواها دو دسته‌اند آوای برون‌متنی، آوای نویسنده‌ی تاریخی است. آوای درون‌متنی شامل آوای راوی و آوای شخصیت‌هاست (یان، ۱۳۹۷: ۷۹)

راوی آشکار و پنهان، راوی همداستان و راوی ناهمداستان

اگر راوی اجازه می‌دهد که نشانه‌های حضورش در روایت آشکار شود، احساس خود را نسبت به داستان یا شخصیت‌ها بیان می‌کند یا با قطع روند داستان توضیحات و تفاسیر آموزنده مرتبط با داستان را ارائه می‌دهد، ما با راوی آشکار مواجهیم. برعکس، اگر راوی، از زبانی خنثی و غیرشخصی استفاده می‌کند، کمترین دخالت و بیشترین فاصله را با متن دارد، ما با راوی پنهان مواجه هستیم (گیلمت، ۱۳۹۵ و یان، ۱۳۹۷: ۷۶). راوی همداستان، راوی است که نشانه‌های حضورش در روایتی که نقل می‌کند آشکار است و خود یکی از شخصیت‌های کنشگر داستان است. در روایت همداستان، جملات کنشی، حاوی ضمائر اول شخص بوده و راوی دست‌کم شاهد رویدادهای توصیف‌شده است. در روایت ناهمداستان، همه‌ی جملات کنشی داستان، جملات سوم شخص هستند و راوی آن به عنوان شخصیت در داستان حاضر نیست. (یان، ۱۳۹۷: ۲۱ و ۲۴ و گیلمت، ۱۳۹۵).

کانونی‌سازی

میکی بال به جای زاویه دید راوی و کانون مشاهده را قرار داد که به ترتیب در پاسخ به پرسش‌های چه کسی در روایت سخن می‌گوید؟ و چه کسی می‌بیند؟ مطرح می‌شوند. این دو گاه همسان و گاه از هم متمایزند. راوی کسی است که سخن می‌گوید و با به‌کاربردن نشانه‌های زبان‌شناختی، اخبار و رویدادها را به خواننده انتقال می‌دهد. کانونی‌ساز (مشاهده‌گر، ناظر) کسی است که رویدادها از نظر پنداری، روانشناختی و ایدئولوژیکی، از دیدگاه او گذشته، و اطلاعات روایی، منحصر یا محدود به ادراک، دانش و زاویه‌ی دید او می‌شود. کانونی‌ساز می‌تواند خود راوی باشد یا یکی از شخصیت‌ها که در این صورت، شخصیت کانونی نام می‌گیرد (سلطان‌بیاد و دیگران، ۱۳۸۷). کانونی‌سازی می‌تواند به شیوه‌های متفاوتی انجام شود:

۱- کانونی‌سازی ثابت: وقایع روایی می‌تواند در تمام روایت از زاویه دید پیوسته‌ی یک کانونی‌ساز واحد ارائه شود.
 ۲- کانونی‌سازی متغیر: امکان دارد دیدن هر رویداد روایی به شخصیت متفاوتی واگذار شود. ۳- کانونی‌سازی متعدد: جنبه‌های مختلف کانونی‌شده می‌تواند توسط کانونی‌سازهای مختلفی ارائه شوند (سلطان‌بیاد و دیگران، ۱۳۸۷).
 کانونی‌شده افکار یا رفتار بیرونی شخصیت‌ها و هدف کانونی‌ساز بوده (پیرلوجه و فیاضی، ۱۳۸۷). آن چیز مهمی است که روایت سعی در دیده‌شدن آن دارد و می‌تواند نقطه‌ی ثقل ایدئولوژیک متن باشد (یان، ۱۳۹۷: ۸۲).

روایت‌شناسی فمینیستی

روایت به دلیل امکانات فراوان بلاغی‌اش ابزاری کارآمد برای اعمال قدرت است. موضوع کلی روایتها نیز اغلب کشمکش بر سر قدرت است (ابوت، ۱۳۹۷: ۱۹ و ۱۱۳). بنابراین روایت‌ها را می‌توان بر اساس همدستی یا تعارض با ایدئولوژی‌های مسلط در دسته‌ی متون سازشگر یا رادیکال قرارداد. اما از آنجا که معنای هر متن، متکثر بوده و متن روایی در حقیقت نوعی مفصل‌بندی گفتمان‌های رقیب است، هر روایت خاص، در سطوح متفاوت خوانش، می‌تواند همزمان میزانی از همدستی یا تعارض را با ایدئولوژی‌های مسلط محقق کند و به‌همین دلیل در هر متن، همواره بیش از یک روایت وجود دارد. روایت‌شناسی فمینیستی از جمله روش‌های مناسب برای بررسی پیکارهای جنسیتی در زمینه‌ی روایی است که بر مبنای خوانش‌های از نوع نشان‌یاب، خوانش‌های مضمونی و ساختاری را مقدمه و نقطه‌ی شروع کار خود قرار می‌دهد. تا با کشف نشانه‌های پنهان در زیر لایه‌های گفتمان متن، در نهایت ایدئولوژی موجود در بافت فرهنگی نویسنده‌ی واقعی را مورد بررسی قرار دهد. روایت‌شناسان کلاسیک همواره نظریه‌ی فمینیستی را به عنوان دیدگاهی ایدئولوژیک و سیاسی مورد انتقاد قرارداده‌اند (لانسر، ۱۹۸۶). فمینیسم نیز؛ جهت‌گیری توصیفی و از لحاظ سیاسی بی‌تفاوت روایت‌شناسی را مورد انتقاد قرارداده، واژگان تکنیکی آن را نخبه‌گرایانه، رمزی و بیگانه‌ساز برای افراد عادی قلمداد می‌کند و غیرجنسیتی بودن مفاهیم بوطیقای روایت‌شناسی را مورد تردید قرار می‌دهد (لانسر، ۱۹۸۶).

روایت‌شناسی فمینیستی، هماهنگ‌ترین اقدام در جهت تثبیت جنسیت همچون مقوله‌ی اصلی تحلیلی در نظریه روایت بوده‌است (آلراث و گیمیش، ۱۳۹۶: ۱۶۵). این اصطلاح که نمایانگر رویکردی بافت‌گرا، درون‌مایگانی و ایدئولوژیکی به روایت است (هرمن و وروائک، ۱۳۹۶: ۷۸) به عنوان مطالعه‌ی ساختارها و استراتژی‌های روایی در بافت ساختارهای فرهنگی جنسیت تعریف شده و به شیوه‌ای نظام‌مند، داستان و نیز گفتمان روایی را در پیوند با تفاوت‌های جنسیتی مطالعه می‌کند (وارهول، ۱۳۹۱: ۹۳). به نظر لانسر روایت‌شناسی فمینیستی، با ایجاد یک بوطیقای روایی منعطف و جنسیت‌آگاه، می‌تواند نگرش بیش از حد تقلیدی فمینیست‌ها به روایت را تعدیل کرده، متقابلاً فایده‌ی روایت‌شناسی را برای غیرروایت‌شناسان نشان دهد (لانسر، ۲۰۱۳). روایت‌شناسی فمینیستی یک اصطلاح چتر برای نظریه‌هایی است که با درک محدودیت‌های روایت‌شناسی کلاسیک، از امکانات قبلی آن بهره می‌گیرند و با وجود تنوع و حتی تضاد با هم، مشروعیت و نیز ضرورت پرداختن به جنسیت، نقطه‌ی اتصال آنها می‌باشد. چنین روایت‌شناسی، در ارتباط با علایق ویژه‌ی منتقدان فمینیست، مفاهیم تقلیدی و تجارب نشانه‌شناختی را در ارتباط با زمینه مطالعه می‌کند و برای ایجاد دسترسی‌پذیری همگانی به تحلیل‌های خود، به ناگزیر، از برخی دقت‌ها و صراحت‌های روایت‌شناسی کلاسیک صرف‌نظر می‌کند (لانسر، ۱۹۸۶). این نوع روایت‌شناسی، شامل الگوهای جامع برای جایگزین‌شدن با نظریه‌ی پیشین روایت‌شناسی نیست. بلکه استثنائاتی را بر اصول کلی اعمال و تقسیم‌بندی‌های جدید و کارآمدی را با فهم جدید از تقسیم‌بندی‌های پیشین پیشنهاد می‌دهد. به عنوان مثال لانسر برای شمول گونه‌های پیش‌تر نادیده‌انگاشته‌ی گفتمان مؤنث، طبقه‌بندی‌های لحن و صدای روایی در اندیشه‌ی ژنت را تغییر می‌دهد تا نشان دهد که در متون مؤنث، راوی می‌تواند هم با اقتدار متن همدست شود و هم درعین حال با آن به مقابله برخیزد (وارهول، ۱۳۹۱: ۹۵). او در مقاله‌ی "به سوی روایت‌شناسی فمینیستی" (لانسر، ۱۹۸۶) متنی که در ظاهر نامه‌ای متعلق به یک عروس جوان و خوشبخت خطاب به دوست خود است را

مثال می‌آورد که اگر خواننده آن را یک خط در میان بخواند، معنای نامه کاملاً در تناقض با متن اولیه بوده، روایت بدبختی کامل نویسنده است. این نامه در واقع برای دو خواننده نوشته شده است. یکی که در زبان روساخت متن ظاهر می‌شود، خطاب به روایت‌شنوی شوهر مداخله‌گر و سانسورکننده است. گفتمان روایی آن به اصطلاح زبان‌شناسان، گفتمان بی‌قدرت‌ها یا زبان زنان است که سخنی مؤدب و احساساتی، است که راوی با اغراق و با عباراتی حاکی از خودکم‌بینی و ناهنجاری دست‌ورزبانی، شایستگی‌های بسیار شوهرش را ستایش و عدم شایستگی خود را در برابر او اعتراف می‌کند. این صدا، روایتی ظاهری را خطاب به قدرتمندان بیان می‌کند. درحالی‌که با خواندن یک خط در میان نامه، متن دومی ظاهر می‌شود که در تضاد داستانی و گفتمانی با متن ظاهری، با لحنی مردانه و مقتدر که مستقیم، دارای رگه‌های طنز، رک، دارای اعتمادبه‌نفس، خطاب به روایت‌شنوی دوست خود بیان می‌شود. پس در زیر صدای زنانه و منکوب‌شده در روایت ظاهری، صدای مردانه‌ی اقتدار در روایت ضمنی مخفی است که نویسنده نمی‌تواند آن را به وضوح بنویسد (لانسر، ۱۹۸۶). با خواندن روایت ضمنی و مقایسه‌ی آن با روایت ظاهری و ناگزیر، خوانشی جدید از روایت ظاهری، سطح سوم روایت برای ما آشکار می‌شود که به خواننده‌ی عمومی که می‌تواند آنسوی زمینه‌ی فوری و خصوصی و شرایط محیط معرفتی نویسنده را ببیند، گفتمان متضاد روایت ضمنی را به عنوان تحلیل فرهنگی پنهان ارائه می‌دهد. برملاشدن این تضاد روایی، تحلیلی جامع از وضعیت اجتماعی و اعلام اتهام بر علیه سیستم اجتماعی سراسری را ممکن می‌کند (لانسر، ۱۹۸۶). روایت عمومی به یک روایت‌شنوی بیرونی و ناهمداستان نسبت به جهان متن خطاب شده است. روایت‌شنویی که می‌تواند با خواننده‌ی عمومی ادبیات هم‌پایه باشد. برعکس، روایت خصوصی که شامل روایت ظاهری و ضمنی است صراحتاً برای یک روایت‌شنو طراحی شده که فقط در داخل جهان متنی وجود دارد (لانسر، ۱۹۸۶). خوانش کامل یک متن، مستلزم خوانش تمامی سطوح خصوصی و عمومی است و خوانش متن سوم (عمومی)، فقط برای کسی امکان‌پذیر است که متن اول (روایت ظاهری) و دوم (روایت ضمنی) را خوانده باشد. متن سوم، پنهانی‌ترین و سخت‌ترین متن برای دیدن است چراکه هیچ چیز واقعی در متن به آن اشاره نمی‌کند جز خودش و نیازمند خواننده‌ای است که نوع ویژه‌ای از دانش را به متن وارد کند (لانسر، ۱۹۸۶).

به باور لانسر، در زیر فشار سانسور، متون گروه‌های تحت سلطه، ساختاری دوگانه می‌یابند. از این رو روایت‌شناسی فمینیستی را برای توجه به چندصدایی موجود در چنین متونی و توجه به صداهای تحت انقیاد در روایات فرودستان مناسب می‌داند (لانسر، ۱۹۸۶). چندصدایی دلالت بر حضور دیگری مؤثر، نسبت به مؤلف متن دارد (نامورمطلق، ۱۳۸۷). برای تشخیص چندصدایی در متن باید بر ارتباط نویسنده/راوی با شخصیت اصلی روایت متمرکز شد. هرگاه نویسنده/راوی در موضع "خود" متن و شخصیت اصلی در موضع "دیگری" متن قرار گیرد، متن چندصداتر و در صورت هم‌پوشانی خود و دیگری، متن غیرگفتگویی و تک‌آواتر می‌شود. به نظر باختین، چندصدایی نه تنها مکالمه‌ی ظاهری بین سوژه‌های داستانی، بلکه ارتباط میان تمایزهاست و آن نظام‌های متنی که در پروسه‌ای دیالکتیک سرانجام به وحدت معنایی تن‌درمی‌دهند، تک‌آوا و غیرگفتگویی‌اند. در چنین متونی فقط نویسنده سخن نهایی را می‌گوید و راوی و شخصیت‌ها اگر چه ظاهراً سخن می‌گویند، اما چون مواضع نویسنده را تکرار می‌کنند، عملاً ساکت‌اند (بهرامی، ۱۳۹۴). از جمله نشانه‌های چندصدایی، وجود گفتگوهای حل‌نشده در متن، تعامل شخصیت‌های محوری گوناگون در متن با گویش کاربردی مختص به خود، عدم حل تعارضات در پیرنگ و وجود پایان باز در ساحت پرسشها و رویدادهای روایت بوده و این موارد، مهم‌تر از منش شخصیت‌ها، چندآوایی متن را نشان می‌دهند (کنن، ۱۳۹۱: ۱۰۲). چنانچه نفوذ ایدئولوژیک آوای شخصیت‌ها در مرتبه‌ای پایین‌تر از آوای نویسنده/راوی قرار گیرد، رمان‌ها بیشتر تک‌صدا هستند. همچنین حضور گفتارهای کارناوالی با طنز اجتماعی نافذ آن، که ویژگی گفتار به‌حاشیه‌رانده‌شدگان است، امکانی برای واژگون‌سازی پایگان‌های اجتماعی و ساختارهای مسلط فراهم آورده و امکانات چندآوایی رمان‌ها را فزونی می‌بخشد. بنابراین

اولین گام در تحلیل چندصدایی متن، یافتن آوای مخالف یا مفاهیم معارض است تا موضع‌گیری نویسنده یا نمایندگان متنی او و نیز آوای "دیگری" های متن، شامل شخصیت‌هایی که نماینده محسوب نمی‌شوند را بازشناخت (رامین‌نیا، ۱۳۹۳). به نظر لانسر، نگرش چندصدایی باختین این واقعیت را به ما یادآور می‌شود که حتی در روایات به ظاهر تک‌صدا که خودِ روایی، ایدئولوژی یگانه‌ی روایت را در اختیار می‌گیرد، هیچ صدای واحدی وجود ندارد و در هر روایتی، صدا حمله می‌کند به صدا و ساختاری را ایجاد می‌کند که در آن هر گفتمانی بر ساختار دیگر گفتمان‌ها، بنامی‌شود. تا آنجا که وین بوث می‌گوید: ما تشکیل شده‌ایم در چندصدایی. چندگانگی زبانی صریح نامی‌مورد بررسی لانسر نیز، نسخه‌ی واضحی است از چندصدایی همه‌متون (لانسر، ۱۹۸۶). چنانکه در آن، آوای راوی خودگویی (اول شخص) که در روایت‌شناسی کلاسیک به عنوان "یک صدای واحد" تشخیص داده‌می‌شد، در چندین سطح روایی، خطاب به چند روایت‌شنو بیان شده‌است. بنابراین روایت در هر لحظه می‌تواند خطاب به روایت‌شنوهای متفاوتی مطرح باشد و بسته به اینکه روایت را در خطاب به کدام روایت‌شنو در نظر بگیریم، معنای متن می‌تواند دیگرگونه شود.

لانسر با رجوع به رویکردهای گفتگومحور و الگوهای صدای روایی، بر آوای روایی به عنوان حامل هویت و قدرت و جایگاه ایدئولوژی متمرکز می‌شود و همصدا با باختین که چندصدایی را عامل بازنمایانگر آگاهی‌های چندگانه و امکانی برای مقاومت در برابر سلطه‌ی هژمونیک می‌داند، مقوله‌های ساختاری متن را در ارتباط با جنبه‌ی بلاغی آن در نظر می‌گیرد. (بدری، ۱۳۹۸). به نظر لانسر توجه فمینیست‌ها به صدای روایی و پیامدهای اجتماعی و سیاسی آن، مطالعه‌ی متنی را از انزوای فرمالیستی خارج کرده؛ مطالعه‌ی صدای روایی را نه تنها به عنوان محصول ایدئولوژیها و بازنمای زمینه‌ی اجتماعی، بلکه به عنوان خود ایدئولوژی ممکن می‌سازد (لانسر، ۱۹۹۲: ۵). از آنجا که هر عمل نوشتن، تلاشی است برای شنیده شدن صدا توسط دیگران و امید به تأثیر اجتماعی، بنابراین آوای روایی، کنشی است برای ایجاد اقتدار گفتمانی نویسنده در زمینه‌ی اجتماعی روایت و همچنین می‌تواند محلی باشد برای ایجاد بحران و چالش در ایدئولوژی موجود. اما آوای روایی همیشه چنین موضعگیری آشکاری ندارد (لانسر، ۱۹۹۲: ۸). به نظر لانسر، ارجاع آوای روایی به زمینه‌ی متنی، به سادگی از قوانین گفتمان پیروی نمی‌کند و به منطق دیگری پایبند است که نه تنها فرمالیستی-ساختاری بلکه عملی و زمینه‌ای نیز هست. به نظر او متون در ارجاع به مؤلف و زمینه‌ی متنی سه نوعند، الف) متن‌های پیوسته‌شده مانند مقالات تحلیلی که در آن ما متن را به گونه‌ای می‌خوانیم که مطمئنیم نویسنده قبل از هر چیز، خودش به تحلیل‌ها و مطالب آن باور دارد. ب) متون جداسده: ما در هنگام خواندن متن یک لطفیه یا کتاب‌های مذهبی و مانند اینها به نویسنده‌ی آنها توجهی نداریم. بلکه جوهره‌ی این متون را بدون توجه به نگرش یا شرایط مکانی، زمانی نویسنده در نظر می‌گیریم. در اینجا صدای متن، صدای خواننده‌ی متن است نه نویسنده‌ی آن. ج) متون دوپهلوی: در فاصله‌ی دو نوع ژانر وابسته به مؤلف و جداسده از آن، ژانرهای تخیلی با عنوان کلی ادبیات در سه نوع شعر، داستان و درام قرار دارند که صدای متن، همزمان از نویسنده جدا و پیوسته با آن است اگر چه در این سه ژانر محتوای ساختگی و تخیلی کمابیش وجود دارد، اما این محتوای ساختگی، با درجه‌بندی‌های متفاوتی، جداسده از/پیوسته با هویت و ارزش‌های مؤلفان می‌باشد (لانسر، ۲۰۰۵). در شعر غنایی که تنها یک صدا در متن حضور دارد، صدای یگانه‌ی «من» به نویسنده ارتباط می‌یابد. برعکس، در درام (بجز مونولوگ دراماتیک) که دارای کثرت صداها در سطح داستانی است، معمولاً صدای روایی با صدای نویسنده‌ی واقعی مرتبط نیست. مگر اینکه عناصر هویتی، تعمداً این ارتباط را روشن سازند (لانسر، ۲۰۰۵).

در بین دو قطب شعر و درام، درجات متفاوتی از ارتباط صدای روایی با صدای مؤلف و زمینه‌ی روایی مشاهده می‌شود. لانسر در تکمیل نظریات باختین در خصوص آوای روایی، سه آوا شامل آوای تألیفی، آوای شخصی و آوای اشتراکی را در روایت‌های ادبی از هم متمایز می‌کند که به نظر او هر کدام حاصل درجات گوناگون پیوستگی و اقتدار نویسنده بر روایت هستند. این صداها نه اینکه مجموعه‌ای از تمایزات فنی باشند، بلکه، هر کدام نوع خاصی از فهم روایی بوده و نشانگر روابط خاص قدرت و امکانات

متنی برای اقتدار صدای نویسنده‌اند (لانسر، ۱۹۹۲: ۱۵). الف) آوای تألیفی: اقتدار آوای مؤلف در روایت است. ب) آوای شخصی: آوایی است که صرفاً از آن شخصیت‌های داستان است. ج) آوای اشتراکی (جمعی): مفصل‌بندی آوای جمعی بوده، یک صدای جمعی یا جمعی از صداهایی را که دارای اقتدار روایی در روایتند مشخص می‌کند. (بدری، ۱۳۹۸). هرگاه با متون روایی در دسته‌ی ادبیات روبرو باشیم، عناصر روایی؛ شامل کلام و کنش شخصیت‌ها و وقایع روایت، در روایات همدستان و ناهمدستان به دنیای شخصیت‌ها و سطح داستانی روایت تعلق دارند. اما عناصر غیرروایی و جهت‌گیری توصیف‌ها و عناصر ارزشی و مواضع فلسفی در روایت ناهمدستان معمولاً به نویسنده واقعی پیوند می‌یابد. توضیح آنکه؛ هم در روایت‌های ناهمدستان که راوی آشکار ارزش‌های خود را صراحتاً مطرح می‌کند و هم در روایت‌های ناهمدستان که راوی پنهان، نگرش‌های خود را از نگاه شخصیت کانونی یگانه‌ی روایت مطرح می‌کند ما با آوایی تألیفی روبرو هستیم و در اینجا نگرش‌های راوی آشکار و راوی پنهان شده در پس شخصیت کانونی یگانه، پیوستگی زیادی با مؤلف تاریخی می‌یابند. در روایت‌های با راوی ناهمدستان پنهان، با شخصیت‌های کانونی متعدد، اقتدار آوای مؤلف بر روایت ضعیف می‌شود. چراکه به وضوح نمی‌توان تعیین کرد که آوای مؤلف با آوای کدام یک از شخصیت‌های کانونی هماهنگی و پیوستگی ارزشی می‌یابد. بنابراین آوای شخصیت‌ها تنها مرتبط به شخصیت‌های تخیلی روایت بوده، اقتداری فرامتنی را القا نمی‌کنند. روایت‌های با راوی همدستان، از نظر پیوستگی ارزشی راوی با مؤلف تاریخی وضعی ناواضح دارند و نمی‌توان با اطمینان، اقتدار ارزشی مؤلف تاریخی را بر ارزش‌های راوی نشان داد. این روایت‌ها همیشه از نظر فنی، جدا شده و در عین حال به آسانی قابل اتصال به نویسنده‌اند. درحالی‌که مثل سایر روایات، عناصر روایی صرفاً به «شخصیت/ راوی» داستانی منتقل می‌شوند، عناصر غیرروایی، به صورتی مبهم، گاهی به نویسنده و گاهی به شخصیت/ راوی ارجاع می‌یابند. به دلیل محدودیت منظر از بعد هستی‌شناسی، مکانی و زمانی، این راوی عملاً اقتدار و اشراف کاملی بر وضعیت درونی سایر شخصیت‌ها ندارد، بنابراین گویی راوی/ شخصیت، تنها نماینده‌ی ارزش‌های یک شخصیت در ساحت ادبیات است. چنانچه روایت «من»، گزارشی از وقایع یا تحریک‌کننده‌ی وقایع مهم نباشد و فقط شامل نگرش‌های راوی بوده، نزدیک به نگرش نویسنده باشد، می‌توان دیدگاه راوی را با دیدگاه نویسنده پیوسته دانست. بنابراین در این موارد ما مجبور به وارد کردن دانشی از خارج روایت به تحلیل خود هستیم تا بتوانیم درکی درست از پیوستگی یا جدایی ارزش‌های راوی و مؤلف و ارتباط متن با زمینه‌ی تاریخی به دست آوریم.

یافته‌های پژوهش

پژوهش پیش‌رو، با بررسی چهار روایت از آثار شیرزاد حسن که به روش نمونه‌گیری هدفمند انتخاب شده و تعارض جنسیتی مضمون اصلی آنهاست، این مفروضه‌ی نظری را پیگیری می‌نماید که تعارض جنسیتی در زمینه‌ی اجتماعی این روایت‌ها، متأثر از هژمونی جنسیتی افراد در قدرت ایجاد و نیز حفظ می‌شود. بدین منظور، نخست چکیده‌ی هر داستان ارائه می‌شود و سپس ویژگی‌های مردانگی هژمونیک در آنها مورد بررسی قرار می‌گیرد. از آنجا که مردانگی هژمونیک سلطه‌ی خود را از طریق مردانگی‌های همدست و زنانگی‌های مؤکد بر سایر زنانگی‌ها و مردانگی‌ها اعمال می‌کند، به ضرورت، آوای روایی بازنمایانگر هر نوع مردانگی و زنانگی و پیکار روایی آنها به منظور شناخت آوای مسلط با استفاده از تحلیل باختینی مشخص می‌شود تا بر مبنای روایت‌شناسی فمینیستی لانسر که از جمله مناسب‌ترین روش‌های پساکلاسیک تحلیل روایی در زمینه‌ی پیکارهای جنسیتی است، جهت‌گیری ایدئولوژیک آوای خودروایی در سطوح متفاوت روایت ظاهری، ضمنی و عمومی آشکار شود و سپس میزان امکانات متنی در جهت مقاومت در برابر هژمونی جنسیتی موجود و پیوستگی یا گسست آوای خودروایی با آوای برون‌متنی و زمینه‌ی اجتماعی روایت را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

چکیده داستان خواهران

سه خواهر تا پیش از ازدواج، روابط شادمانه‌ای دارند. آشنایی خواهر بزرگ با مردان به ازدواج آنها با خواهران کوچکتر که جوانتر و زیباترند می‌انجامد. که باعث تنش و سردی در روابط آنها می‌شود. خواهر بزرگ بعد از مراسم عروسی کوچکترین خواهر، به داخل اتاق آمده به اتفاقاتی که به انزوای کنونی‌اش منجر شده می‌اندیشد. با آمدن خواهر میانی به اتاق، از برملا شدن اندوه و انهادگی و حسادت خود شرمزده شده، تنشی کلامی میان آنها شکل می‌گیرد. نهایتاً با خروج مهمانان و خواهر از اتاق، خواهر بزرگ در تنهایی و انزوا باقی می‌ماند.

چکیده داستان حصار و سگ‌های پدرم

پدری مستبد در حصار دور از آبادی، قوانین سختگیرانه‌ای بر پسران و دختران مجرد و همسران متعدد خود اعمال می‌کند. از جمله، هر نوع تجربه‌ی لذت جنسی بجز برای پدر ممنوع بوده، با کشتن و زندانی کردن پاسخ داده می‌شود. اعضای حصار به انتقام، پسر بزرگ را به کشتن پدر ترغیب می‌کنند و او با همدستی رابی، جوان‌ترین و محبوب‌ترین همسر پدر، او را می‌کشد. اما رابی درست بعد از کشته شدن پدر گریخته، پسر بزرگ را، برجا می‌گذارد. نگاهبان پیر گورستان با کشف راز پدرکشی، در مقابل سکوت خود، پسر بزرگ را مجبور می‌کند، دوتن از خواهرانش را یکی پس از دیگری به همسری او درآورد. پس از تدفین پدر و بازگشت بیشتر حصاریان، آنها شب‌ها را به عشرت گذرانده، روزها از آشوب حصار، برادر پدرکش را نفرین کرده، در فراغ پدر شیون سرمی‌دهند. پسر بزرگ که نمی‌تواند نظمی دلخواه را بر آثارشیسیم جنسی حصار حکمفرما کند، از کشتن پدر پشیمان می‌شود و بر سر گور پدر بر وضعیت اسفبار خود می‌گرید. در بازگشت به حصار، سگ‌های وفادار پدر را می‌بیند که در صدد انتقام و دریدن اویند و او که درهای حصار را بر خود بسته می‌بیند، بعد از گریزی طاقت‌فرسا، ناامید و درهم‌شکسته، مجبور به پناه گرفتن در گور پدر شده، برای جلب همکاری نگاهبان گورستان برای ساختن گنبدی بر سر گور پدر و پناه گرفتن در گور او، هر تعداد از خواهران خود را بر نگاهبان عرضه کرده و حتی در صدد بخشیدن اموالی بیشتر از میراث پدر برای ساختن گنبدی بزرگتر برمی‌آید.

چکیده داستان میم

کارمندی بازنشسته و فقیر به نام امین که نویسنده‌ای موفق نیز هست، رابطه‌ی صمیمانه‌ای با همسرش دارد که این عوامل موجب حسادت دوستان نویسنده به اوست. همچنین عدم باور او به مالکیت فردی و انتقال سند خانه به همسرش، بهانه‌ای برای تحقیر باورهای او توسط مردان دیگر می‌شود. تا اینکه بر اثر بیماری، دچار فلج دائمی از کمر به پایین شده، بر اثر این عارضه، توان جنسی خود را نیز از دست می‌دهد. که این، احساس خودکم‌بینی شدیدی در مرد ایجاد کرده، در سال‌های بعد با تلفنهایی ناشناس، به وفاداری همسرش بدگمان شده، سعی در کنترل روابط او دارد. این حساسیتها، موجب سردی روابط آنها شده، برای خلاصی از شایعات، همسرش را طلاق می‌دهد و خود به خانه‌ی برادر ثروتمندش انور می‌رود. اما، پس از طلاق نیز شایعات و تحقیر مردانگی او ادامه یافته، دوستان ثروتمند برادر، مردانگی برابری‌خواه او را مسخره کرده، او را مرد واقعی نمی‌دانند. در نهایت انور با وجود مخالفت امین، فردی را برای کشتن زن اجیرمی‌کند. در روز مقرر، نویسنده بعد از دو روز گرسنگی و انزوا در خانه حس می‌کند مرده، اما کسی نیست او را به خاک بسپارد. پس خود، عزم گورستان کرده، در آنجا با عصبانیت به تخریب گورهای ثروتمندان و جابجایی جنازه‌ی فقرا و ثروتمندان می‌پردازد. نهایتاً بر سر گور مادرش رفته با گریه و ناامیدی به زهدان پذیرای مادر بازمی‌گردد.

چکیده‌ی داستان زنی برسر مناره

این روایت داستان علاقه‌ی میان بزرگترین دختر یک خانواده‌ی سنتی مردسالار به نام شادی و پسردهایی او بهرام است که با دیدار عاشقانه‌ی آنها در باغ خانوادگی به از دست رفتن بکارت زن می‌انجامد. علیرغم قول ازدواج، بهرام به اروپا مهاجرت کرده و شادی با ترس رسوایی، سالها از ازدواج سربازمی‌زند. اما کم‌کم شایعات و ترس از عواقب پیردخترشدن در جامعه‌ای مردسالار، او را مجبور به مصالحه و ازدواج با مردی مسن به نام هومر می‌کند که کهنه‌پیشمرگ یکی از احزاب محلی بوده، بعد از طلاق، دور از همسر سابق و فرزندانش که در اروپا زندگی می‌کنند، به تنهایی در وطن مانده با شادی ازدواج می‌کند. شادی مجذوب معماری زیبا و چشم‌انداز مناره‌ی باشکوه و قدیمی روبروی خانه‌ی هومر شده، شروع به نقاشی از آن می‌کند. چندی نمی‌گذرد که زمزمه‌ی تخریب مناره و محله و جایگزینی آنها با بازارها و اماکن مدرن، زن را برای حفاظت از این زیبایی اصیل و پابرجا، با عوامل حکومت و صاحبان سرمایه درگیر مبارزه‌ای پرهیاهو می‌کند. هومر که حامی مبارزه‌ی اوست بعد از مدتی، زمینگیر شده، با وجود مراقبت شادی، می‌میرد. زن با پیشنهاد ازدواج دوستان متأهل هومر و اصرار خانواده بر ازدواج مجدد یا بازگشت به خانه‌ی پدری، اعلام می‌کند که با مناره ازدواج کرده و به تنهایی در آن خانه می‌ماند و از مناره‌ی محبوبش در مقابل تخریب محافظت می‌کند. اعلام این موضع‌گیری خلاف عرف، بدگویی‌ها و تهدیدها از جانب مردم و حتی برادرانش را فزونی بخشیده، در آخرین حربه، بهرام به توصیه‌ی خانواده برای بردن شادی همراه خود به اروپا، نزد او باز می‌گردد. شادی با رد خواست او، از دلایل اجبار خود به ازدواج با هومر می‌گوید. در حین صحبت، بهرام، سوختن غذای روی اجاق و سپس خانه‌ی زن را می‌بیند و زن خود را پرندۀ ای می‌انگارد که عریان پر کشیده، نیمی از او چون پرندۀ ای تک‌بال بر بالای مناره بال‌بال زده، توان پرواز ندارد، و نیم دیگرش سقوط کرده، زیر دست‌وپای مردمی خشمگین که به تماشای خودکشی زنی عریان آمده‌اند، می‌افتد. قسمتی از مناره با دیدن رنج زن بر سر مردم فرو می‌ریزد و مردم خشمگین برای فراموشی ننگ وجود چنین زنی نافرمان و سنت‌شکن، تلاش می‌کنند تمام نقاشی‌های او از مناره را نابود کرده، زن را کشته و خانه‌اش را تبدیل به گورش کنند و زن در میان این هیاهو، بهرام را می‌بیند که بر بالکن خانه بی‌اعتنا به رنج او به تماشا ایستاده، سیگاری آتش می‌زند.

۱- اگر چه در روایت خواهران ویژگی‌های مردانگی هژمونیک ناگفته می‌ماند، اما در روایت حصار و میم و مناره، اصلی‌ترین ویژگی مردانگی هژمونیک شامل مالکیت پول و سرمایه است که سایر صفات مردانگی کامل، تنها در سایه‌ی آنها معنا و اعتبار می‌یابد. بنابراین مالکیت مطلق از آن مرد بوده و هرچه مرد ثروتمندتر، شکم‌سیرتر، از لحاظ اقتصادی انحصارگرتر باشد مردانه‌تر خواهد نمود. مرد کامل همواره نسبت به زنان و فرزندان احساس مالکیت دارد. از این رو از نظر جنسی تنوع‌طلب و خواهان خانواده‌ی گسترده و چند همسری است تا آنچه را که می‌تواند در تملک خود داشته باشد فزونی بخشد. همچنین حق سلطه‌ی اقتصادی بر زنان را به سایر حوزه‌ها تسری داده و شرف مردانه را در امکان سلطه بر تن و میل زنانه می‌داند. زنان را به اندام‌های جنسی فروکاسته و اجرای زنانگی درست را شامل قبول فرودستی و اوژگی نسبت به مردان می‌داند. بنابراین زن کامل هویتی مستقل از همسر خود نداشته، فلسفه‌ی وجودی او صرفاً در فرزندآوری برای مرد و امکان تمتع جنسی مرد از تن زنانه معنی‌دار می‌شود. این مردانگی شکم‌پرست، دائم‌الخمر، بی‌علاقه به مطالعه و از نظر سیاسی خنثی یا برای حفظ منافع اقتصادی خود طرفدار احزاب محافظه‌کار سرمایه‌دار است. در برابر افراد نافرمان، کیفرسان و در برابر اطاعتگران مهربان است. با اینکه مذهبی نیست، حق تفسیر مذهب را برای توجیه تنوع‌طلبی جنسی خود محفوظ داشته، توان جسمانی کامل و توان جنسی زیاد را از ویژگی‌های ظاهر مردانه می‌داند اما برعکس زنان نیازی به زیبایی ظاهر ندارد زیرا سوژه‌ی فعال جنسی است. پس خواسته نمی‌شود بلکه می‌خواهد و آنچه را می‌خواهد به دست می‌آورد.

۲- در روایت‌های مورد بررسی، هویت‌های جنسیتی دیگر شامل: مردانگی معارض- تحت انقیاد، مردانگی همدست، زنانگی مقاوم، زنانگی مؤکد، مستقیم یا غیر مستقیم در همدستی یا تعارض با مردانگی هژمونیک، بازنمایی شده‌اند.

جدول ۱. بازنمایی برساخت‌های هویت جنسیتی در روایات مورد بررسی

زنی بر سر مناره	میم	حصار و سگ‌های پدرم	خواهران	بازنمایی برساخت‌های هویت جنسیتی
آوایی از آن خود در روایت ندارد	-انور -دوستان انور	پدر	آوایی از آن خود ندارد	مردانگی هژمونیک
-بهرام -هومر (واجد جنبه‌هایی از مردانگی معارض)	دوستان راوی	-	-راوی -شوهر خواهران	مردانگی همدست
هومر (واجد بعضی ارزش‌های مردانگی هژمونیک)	راوی	راوی	-	مردانگی معارض/تحت انقیاد
شادی (واجد جنبه‌هایی از مقاومت زنانه)	-دختران راوی -مادر راوی	مادران و خواهران از حصار رفته و در حصار مانده	-شخصیت کانونی -خواهران	زنانگی مؤکد (اغراق شده)
شادی (واجد جنبه‌هایی از زنانگی مؤکد)	گلناز	رابی	-	زنانگی مقاوم

- مردانگی هژمونیک، سلطه‌ی خود را بر زنانگی‌ها و مردانگی‌ها با شگردهای گوناگون اعمال و حفظ می‌کند. از جمله‌ی این شگردها در زمینه‌ی روایی مورد بحث موارد زیر می‌باشد:

الف) مردانگی هژمونیک در این روایت‌ها از نظر قدرت اقتصادی در موضع برتر قرار داشته و از این رو قدرت سیاسی را نیز در کنترل می‌گیرد. لذا، توان آن را می‌یابد که زنان و مردان را در مضیقه‌ی اقتصادی نگه‌داشته، افراد نافرمان را تنبیه و اطاعتگران و همدستان را از مزایای همراهی با خود بهره‌مند سازد. و بدینوسیله، گفتمان جنسیتی مناسب خود را ایجاد کرده و معیارهای مطلوب مردانگی و زنانگی را تعریف و تحمیل می‌کند.

ب) مردانگی هژمونیک زنجیره‌ای از ارزش‌های دوگانه را برای زنانگی درست و مردانگی کامل ایجاد می‌کند تا جایگاه‌های اقتدار را برای مردان همدست خود تثبیت و چون چیزی طبیعی جا بزند و ارزش‌های زنانه را از این ارزش‌های واجد اقتدار تهی می‌کند. در روایت‌های مورد بررسی این دوگانگی ارزشی به وفور در قالب استعاره‌های تقابلی به کارگرفته شده است.

جدول ۲. ارزش‌های دوگانه مردانگی کامل و زنانگی درست در روایت‌های مورد بررسی

ارزش‌های زنانه	ارزش‌های مردانه	روایت
بی‌اهمیت بودن موفقیت شغلی و اقتصادی، هویت زن وابسته به رابطه با مرد، زیبایی، جوانی، زن مسن ترشیده و پیردختر است	اهمیت موفقیت شغلی و اقتصادی، هویت معطوف به عمل، بی‌اهمیت بودن زیبایی یا جوانی، پخته و کامل دانستن مرد مسن	خواهران
شکار شده، مطیع، سلطه‌پذیر، ماده‌ی مهربان و ضعیف چنانکه توان جسمانی حیوانات را نوعی کجروی در طبیعت مؤنث می‌داند، لذت جنسی عنصری مزاحم برای کمال زنانه	انکار درد و اندوه، مرد دانا، مقتدر، خشن، توانا	حصار و سگ‌های پدرم
فقیر و تحت مالکیت، سلیطه و زیاده خواه بودن، منحرف و هرجایی نبودن، منفعل و پذیرا، نامناسب بودن قدرت جنسی و ترجیح بی‌تفاوتی جنسی برای زن	مالک ثروت، شجاع، آزاد، کنشگر، دارای جسم سالم، قدرت جنسی زیاد	میم
شکار، ضعیف، اطاعت‌پذیر، زیبا، جوان، مسئول بودن برای خودداری جنسی، اهمیت باکره بودن و دست‌نخوردگی، در اضطراب تن جنسیتی شده‌ی خود، خانگی و خودسانسور، لذت جنسی زانده‌ای بر هستی زنانه و نالازم	شکارچی، کمال جسمانی، ماهیچه‌های قوی، عدم نیاز به زیبایی، بدون حس مسئولیت و شرم در رابطه‌ی جنسی، بی‌اهمیت بودن باکرگی و دست‌نخوردگی، آزاد در کامجویی و کسب لذت تن، اجتماعی	زنی بر سر مناره

ج) مردانگی هژمونیک مردانگی‌ها و زنانگی‌هایی را که در تعارض با ارزش‌های خود می‌بیند با انواع شگردها تنبیه می‌کند. از جمله با تعریف دسته‌بندی‌های هویتی منفی و قراردادن زنان و مردان نافرمان یا فاقد معیارهای مطلوب زنانه و مردانه در این دسته‌بندیها، آنها را نامرئی و ساکت کرده، گفتمان جنسیتی موجود را از واسازی ارزشی مصون می‌دارد. مثلاً بی‌غیرت و دیوث را برای مردان و فاحشه، بی‌آبرو، ترشیده و پیردختر را به چنین زنانی منسوب می‌کند. اجرای درست ارتباط جنسی را مسئولیتی تماماً زنانه دانسته، برای آن مردی که در یک رابطه‌ی جنسی خلاف قاعده قرار می‌گیرد هیچ نامی اختصاص نمی‌دهد تا شرم اجتماعی عبور از مرزهای مطلوب جنسیت را بر هستی زنانه تحمیل نماید. در مقابل زنی که بدون موافقت اعضای مذکر خانواده با مردی رابطه می‌یابد، با کلمات بی‌آبرو و فاحشه، تنبیه شده و تحت عرف پاک‌کردن ناموس، حذف فیزیکی او مشروعیت نیز می‌یابد.

د) پیوند خانوادگی تبدیل به بستری مشروعیت‌بخش برای اعمال سلطه‌ی مردانه و خشونت جنسیتی می‌شود که در آن زن اوبژه‌ی جنسی و موضوع و محمل مردانگی شده و شرف مردانه به معنای مالکیت و استیلا بر میل و تن زنانه تعریف می‌شود و فراروی زنان از خواست مردان خویشاوند، همچون حمله‌ای به غیرت، آبرو و مردانگی آنها تلقی می‌گردد. به همین دلیل شایعه‌سازی مردانگی‌های همدست و زنانگی‌های مؤکد حول روابط اجتماعی اینگونه زنان، همزمان که روشی برای تحمیل خودسانسوری و تحدید روابط اجتماعی زنان و تسلیم آنها به ارزش‌های مقرر مردانگی هژمونیک می‌شود، همچنین روشی مؤثر برای همدست کردن ناخواسته‌ی مردان برای کنترل اینگونه زنان به هدف حفاظت از مردانگیشان و فرار از موضع انقیاد می‌باشد و هراندازه ارتباط خویشاوندی نزدیکتر می‌شود، حق اعمال خشونت بر زنان نافرمان، مشروعیت بیشتری یافته و حتی حذف فیزیکی چنین زنانی، به عنوان اجرای درست مردانگی و حامل نوعی سربلند بیرون آمدن از آزمون مردانگی و ترمیم و تأیید دوباره‌ی شرافت مردانه می‌شود.

و) به دلیل اینکه کنترل بر زنان، موضوع مردانگی می‌شود، زنان علاوه بر فشاری که از جانب مردانگی هژمونیک و همدست و زنانگی مؤکد بر خود حس می‌کنند، به طور مداوم در محاصره‌ی حراست از مردانگی خویشاوندان مذکر خود بوده با خودسانسوری مجبور به اجرای زنانگی مورد درخواست مردانگی هژمونیک می‌شوند تا مردانگی پدر، همسر یا برادر خود را از تعرض مردانگی هژمونیک و همدستان آن مصون بدارند.

۴- متن روایی علاوه بر بازنمایی مردانگی هژمونیک، مکانی برای تأیید و تثبیت دوباره‌ی هژمونی یا مقاومت در برابر آن برای هژمونیک کردن نوعی دیگر از ارزشهاست. بنابراین، هر روایت، می‌تواند موضعی محافظه‌کار یا رادیکال به نسبت گفتمان جنسیتی موجود اتخاذ کند.

در روایت خواهران آنچه کانونی شده، احساس انزوای دختر بزرگ است. در این روایت با راوی پنهان ناهمداستانی مواجه هستیم که با زاویه‌ی دید راوی دوم شخص و گاه سوم شخص، پیکار روایی بین شخصیت دختر بزرگ از یک سو و خواهران کوچکتر و شوهر خواهران را روایت می‌کند. اما این پیکار، نه از نقطه‌نظر مواضع ایدئولوژیک متضاد، بلکه در حقیقت رقابتی فردی برای تصاحب جایگاه‌های برتر در داخل یک ایدئولوژی واحد است. هیچ کدام از شخصیتها "دیگری" روایت نبوده، همگی در حوزه‌ی مردانگی هژمونیک "خودی" محسوب می‌شوند و همدست مردانگی هژمونیک‌اند. راوی پنهان که با نگاه شخصیت کانونی روایت را باز می‌گوید بازنمای مردانگی همدست است که باوجود انتقاد ظاهری از وضعیت حاشیه‌ای شده‌ی دختران مجرد مسن، زن را اوبژه‌ی جنسی در ید خلاقیت مردانه دیده، کاری با شناخت و واسازی آن سلسله مراتب قدرتی که ارزشگذاری‌های کلیشه‌ای جنسیتی بر آن متکی است ندارد. روایت در حیطه‌ی رویدادهای روایی، فرجامی بسته دارد و در نهایت شخصیت زن در انفعال و انزوای زنانه‌ی خود برجای می‌ماند. در حیطه‌ی پرسش‌های متن نیز دلیل اندوه و عصبانیت زن به‌وضوح برملا شده و آن را ناشی از انزوایی می‌داند که به دلیل مقبولیت نیافتن در نگاه مردانه به آن دچار آمده است. روایت هیچ‌گونه زبان طنز و

کارناوالی و گویش ویژه‌ی اجتماعی برای شخصیتها را به کار نگرفته و در تمام ابعاد خود غیرگفتگویی مانده، صدای هر غیریت دیگر مغایر با آوای راوی و شخصیت کانونی را انکار کرده است.

آوای خودِ روایی خطاب به روایت‌شنوهای مختلف جنبه‌های دیگری از روایت را آشکار می‌کند. اگر چه روایت در سطح ظاهری در خطاب به روایت‌شنوی مرد، دعوتی به درک دشواری‌های زنان نامرئی شده در روابط مردسالار و کمک به بهبود وضعیت آنها بوده، در سطح روایت ضمنی نیز خطاب به زنان، اهمیت روابط خواهرانه را توصیه می‌کند، اما از آنجا که نمی‌تواند آن سازوکارهای قدرت اجتماعی که کلیشه‌های دوگانه‌ی هویت جنسیتی برای مردان و زنان را تولید و تحمیل می‌کنند باز شناسد، عملاً موجب تقویت و تثبیت این ارزش‌های مسلط شده است. از این رو روایت عمومی نیز زن را اوبژه‌ی میل جنسی مردانه و موضوع "خواستنه‌شدن" (و نه "خواستن") دانسته، با تأکید بر اضطراب زنانه‌ای که ناشی از تأیید نشدن در نگاه خیره‌ی مردانه است، زنان را به رقابت با هم برای کسب توجه مردان وادار ساخته و سعی دارد آنها را متقاعد سازد که درنهایت چیزی ارزشمندتر از نقش همسری و کسب توجه مردانه به دست نمی‌آورند. از این رو، روایت تمام شده، روایتی محافظه‌کار و تابع وضع موجود است و در خدمت آن ارزشهایی درآمده که در ابتدا قصد انتقاد از آنها را داشته است.

آوای روایی درون‌متنی در روایت حصار و سگهای پدرم، شامل آوای راوی همداستانی است که به عنوان شخصیت اصلی روایت و کانونی‌ساز یگانه، داستان زندگی خود را بیان کرده و خرد عمومی به‌دست آمده‌ی خود را به روایت‌شنو انتقال می‌دهد. آنچه کانونی‌شده بیشتر از همه، رویگردانی اعضای حصار از آزادی بعد از کشتن پدر و سپس طردشدن پسر است. پیکار اصلی در این روایت در ظاهر، بین مردانگی معارض-تحت‌انقیادِ راوی/شخصیت کانونی پسر با مردانگی هژمونیک پدر روی می‌دهد و به‌فراخور این نزاع، سایر شخصیت‌های داستان در مرحله‌ی آغازین روایت در تعارض ارزشی با پدر بوده و پس از کشتن پدر، در تعارض ارزشی با راوی قرار می‌گیرند. علاوه بر غیاب عنصر طنز، روایت دارای فرجام قطعی در حیطه‌ی رویدادها و پرسشها بوده، همچون روایت‌هایی از این نوع، امکان زیادی برای چندصدایی فراهم نمی‌آورد. غیر از رابی که با لحن مطمئن و معترض خود سخن می‌گوید، شیوه‌ی گویش دیگر آواهای روایی همگی شبیه پدر بوده و باینکه زنان نیز از امکان بیان گفتمان مستقیم در روایت برخوردارند، اما به‌ندرت شاهد گفتمان مؤثر آنها در برابر راوی یا پدر هستیم. راوی، تنها شخصیتی است که روایت از دید ارزشی اوبازگو می‌شود و گفتمان سایر شخصیتها در مقایسه با گفتمان او، ضعیف، سانسور شده و جهت‌دهی شده ارائه می‌گردد. راوی، همان شخصیت کانونی ثابتِ روایت بوده و منطبق بر "خودِ روایت" و با او همپوشان است. از این رو، تمام عناصر روایت در جهت تأیید صدای این خودِ مقتدر روایی عمل می‌کنند که بازنمای مردانگی معارض-تحت‌انقیاد است. با اینکه مردانگی معارض در سطح گفتمان روایی، به عنوان راوی پرگو و شخصیت کانونی، امکانات متنی فراوانی جهت ابراز مقاومت دارد، در سطح داستانی اما سرنوشت او تراژیک و مقاومت او درهم‌شکسته و تحت انقیاد درآمده است. شخصیت رابی که در سطح داستانی، روایت زنانگی کاملاً مقاومی را بازنمایی می‌کند، در سطح گفتمان روایی در مقام یکی از دیگری‌های روایت بوده، اگرچه با اقتدار سخن می‌گوید اما به‌ندرت امکان حضور در روایت یافته، عملاً آوای او کم‌گو و جهت‌دهی شده برای تثبیت آوای مردانگی معارض است.

روایت در سطح ظاهری، خطاب به روایت‌شنوی حصاربان (که بسیار نزدیک به خواننده‌ی پنهانی است که مانند خواهران و مادران حصار، در هیبت و شکوه سلطه‌گران مبهوت مانده)، شکوایه‌ای است از توده‌های دربند، بویژه زنانگی‌های مؤکد و حتی مقاوم که راوی هدف اصلی خود از کشتن پدر را رهایی آنها می‌داند اما شکست انقلاب جنسیتی خود را معلول عدم همراهی کافی آنها می‌شمارد. بنابراین مردمان تحت ستم بویژه زنان، باید پیش از همه، دشواری‌های رهبران خود را درک کرده، فرصت کافی برای استقرار نظم جدید را به آنها بدهند و اهداف و منافع خود را طبق صلاحدید این رهبران، تا اطلاع ثانوی به تعویق بیندازند. روایت در سطح ضمنی، خطاب به روایت‌شنوی مردان روشنفکری چون راوی، می‌تواند حامل این پیام اخطار باشد که

در راه دشوار آزادی، خود اولین و گاه تنها قربانیان شکست انقلاب‌های رهایی‌بخشند و نه تنها از جانب ساختارهای پدرسالار جوامع خود، بلکه بیشتر از همه از جانب همان مردمانی که قصد رهایی آنها را دارند، مورد نفرت و دشمنی قرار گرفته، جایگاه درجه دوم اما رسمیت یافته‌ی پیشین خود به عنوان مرد همدست با پدر را نیز از دست داده و طرد و فراموش می‌شوند. چنانکه به ناگزیر برای بقای خود، ناچار به مصالحه با همان سیستمی می‌شوند که بر علیه آن شوریده‌اند. روایت در این سطح بیشتر شامل دعوت به حفظ وضع موجود یا تغییرات جزئی و آرام در نظم کنونی است و اینکه جسارت اخلاقی و خواست تغییرات ریشه‌ای اجتماعی، چه بسا پایانی به جز پشیمانی و اوضاعی به مراتب بدتر از پیش برای روشنفکران و حتی مردم نداشته‌باشد. از این رو برخلاف سطح ظاهری، روایتی کاملاً محافظه‌کار بوده و مقاومتی درهم‌شکسته در برابر قدرت گفتمانی مردانگی هژمونیک را نشان می‌دهد. روایت در این سطح، برملاکننده‌ی هراس درونی همان روشنفکری است که مرعوب قدرت پدرسالاری شده، همزمان که توده‌ها را به عدم قبول مسئولیت دشوار آزادی خود متهم می‌کند، خود نیز عمیق‌تر از آنها، درگیر زندان‌های درونی خویش بوده و با لحن پشیمان و مرثیه‌گوی خود، بازگوینده و بازپذیرنده‌ی حکمت پدر است.

با فهم روایت ضمنی و در خوانشی مجدد از روایت ظاهری می‌توان روایت عمومی را در خطاب به خواننده‌ی تاریخی ادبیات، حکایتی از دوشقه‌شدگی و عدم تفاهم ارزشی بین عامه‌ی مردم و روشنفکران جوامع پدرسالار خاورمیانه‌ای بدانیم. از یک سو روشنفکران تجددخواه که خود را یگانه ناجیان راستین مردم می‌دانند، از آن رو خود را تنها قربانیان انقلاب‌های اجتماعی معرفی می‌کنند که از جانب همین توده‌ها چنانکه باید قدر نمی‌بینند و بر صدر نمی‌نشینند. با این حال، آنها نیز همچون عامه‌ی مردم هنوز به آزادی درونی از زندان پدر نرسیده، دلخوش به تغییری ظاهری و جزئی در ساختارهایی عمیقاً پدرسالار، جرأت و نیز خلاقیت تغییرات ریشه‌ای اجتماعی را از کف می‌دهند و در فردای بعد از شورش و در ترس از دست‌دادن پایگاه‌های اجتماعی پیشین خود، بدتر از پدر، استفاده ابزاری از گروه‌های فرودست اجتماعی برای اهداف خود را تجویز و توجیه می‌کنند. در سوی دیگر این پیکار، مردمان از بند رسته‌ای قرار دارند که درگیر ذهنیت شرقی قهرمان‌پرورانه‌ی خود، با مشاهده‌ی ضعف و آسیب‌پذیری روشنفکران، آنها را فاقد صداقت، اقتدار و کاریزمای لازم برای رهبری دیده، در ترس از مسئولیت آزادی و ره‌اشدگی بعد از انقلاب، دوباره به آرامش ذهنیت ستم‌پذیر و گله‌وار شرقی خود چنگ می‌زنند و با نگاه نوستالژیک تحریف‌گر خود به سنت‌های تاریخی، گذشته را چون مخدری برای پوشش اضطراب خود از آینده‌ی نامعلوم بازبایی می‌کنند.

آوای عمده‌ی درون‌متنی در روایت میم، آوای راوی همداستان امین است که روایت از منظر محدود او بیان می‌شود. مضمون اصلی کانونی‌شده در این روایت، اهمیت پول در ایجاد تضادهای ارزشی بین زنان و مردان و بین مردان روشنفکر و سایر مردان بوده و تعیین‌کنندگی قدرت اقتصادی در کسب هویت مردانگی کامل با بسامدی بسیار تکراری بیان شده است. خودِ روایی، راوی همداستان در جایگاه کانونی‌ساز ثابت روایت است که بازنمایانگر مردانگی تحت‌انقیاد بوده، در تعارض با دیگرپهای روایت یعنی زنانگی مقاوم گلناز از یک سو و مردانگی هژمونیک انور و دوستان او و همچنین مردانگیهای همدست دوستان راوی است. همچنین مردانگیهای هژمونیک و همدست نیز، در پیکار ارزشی با زنانگی مقاوم‌اند. فرجام این روایت هم در ساحت رویدادها و هم در ساحت پرسشهای متن، فرجامی کاملاً بسته نیست. چراکه رویداد کشته‌شدن گلناز و مرگ راوی مبهم می‌ماند. مهمترین پرسش متن نیز که امکان رابطه‌ی نامشروع زن است نهایتاً پاسخی قطعی نمی‌یابد. اگرچه ارائه‌ی گفتمان مستقیم آوایی معارض با آوای راوی، امکانی بالقوه در اختیار متن می‌گذارد تا با متنی چندصدا مواجه شویم. اما راوی، با شخصیت کانونی همپوشان بوده، در یک موضع ارزشی قرار دارد و بنابراین به عنوان خودِ روایت در جایگاه اقتدار ایدئولوژیک، با لحن ارزیابانه‌ای سعی در باطل دانستن موضع دیگری‌های روایت دارد. چنانکه حذف عامدانه و جهت‌دار گفتمان زن، تشکیک در صداقت گفتاری او و حتی وارونه‌سازی قضاوت‌های ارزشی او باعث شده آوای او فاقد تأثیرگذاری درخور در برابر آوای ایدئولوژیک راوی باشد. همچنین آوای روایی این شخصیت، فاقد تشخیص‌گویی و ویژه‌ی زنانه بوده، سایر شخصیت‌های زن نیز بسیار کم‌گو ظاهر

می‌شوند. با اینکه مردانگی هژمونیک، آوایی رسا و حق‌به‌جانب دارد، اما راوی، هر جا که مواضع ارزشی خود را در خطر یافته، با مکث‌های توصیفی طولانی و خطابه‌وار از حقانیت و برتری ایدئولوژیکی خود دفاع کرده است. راوی نه با گویش و نگرش ویژه‌ی فیلسوف معارض و برابری خواه، بلکه با همان اصطلاحات تحقیرگر گفتمان مردسالاری هژمونیک سخن می‌گوید. و از این رو متن با وجود امکانات بالقوه چشمگیر برای خلق متنی متکثر و چندصدا، در عمل تک‌صدا و در جهت اعمال استبداد ارزشی یگانه‌ی خودِ روایی عمل می‌کند. این خودِ روایی، هر چند در سطح داستانی، با سرانجام تراژیک خویش، تاحدودی، تحت انقیاد مردانگی هژمونیک است، اما در سطح گفتمان روایی، امکانات متنی زیادی در جهت مقاومت در برابر ارزش‌های رقیب خود داشته، در موضع راوی و شخصیت کانونی ثابت روایت، رویدادها و نگرش‌های مخالف را نادیده گرفته و با لحن پرگویی خویش، دیگری‌های روایت یعنی مردانگی هژمونیک و زنانگی مقاوم را ساکت کرده تا همواره روایت‌ش‌نو را از درستی داوری خویش مطمئن سازد. برعکس، زنانگی مقاوم، در سطح داستانی شخصیتی پایدار در مقاومت خویش در برابر مردانگی هژمونیک بوده، با قدرت، آنچه را می‌خواهد می‌جوید و به‌دست می‌آورد. اگرچه در سطح گفتمان روایی، در موضع دیگری روایت، عملاً ساکت‌شده و کم‌گو بوده، آوای او فاقد تأثیرگذاری درخور در برابر آوای مردانگی معارض است و امکان زیادی در جهت مقاومت در برابر ارزش‌های مردانگی هژمونیک در اختیار ندارد.

آوای این خودِ روایی اگر چه در سطح ظاهری، خطاب به روایت‌ش‌نوی مرد، پیکار با ارزش‌های فرودست‌کننده‌ی مردانگی هژمونیک را نشان داده و صدایی مطمئن از درستی داوری خود و امکان مقاومت مؤثر در برابر هژمونی را مطرح کرده، خود را همراه و همدل با زنان نشان می‌دهد اما در سطح روایت ضمنی، در خطاب به روایت‌ش‌نوی زن، تعارض با آن نوع زنانگی مقاومتی را نشان می‌دهد که اهدافی مستقل از اهداف مردانه داشته، به جای عقب‌نشینی از مواضع ارزشی خود (به منظور حفاظت از هویت مردان خویشاوند)، با جدیت، حافظ هویت مقاوم خویش است. در عوض با آن نوع زنانگی اغراق‌شده‌ی مادرانه‌ای همراه می‌شود که با از اولویت خارج کردن اهداف شخصی، به تمامی در خدمت خانواده در آمده، هویت خود را در خدمت به اهداف مردانه می‌جوید. بنابراین روایت در این سطح تأییدکننده‌ی کلیشه‌های زنانگی اغراق‌شده است که خودِ روایی در روایت ظاهری ادعای معارضه با آن را دارد. این سطح روایی، عامل اثرگذار در به شکست کشاندن نهضت‌های روشنفکری در زمینه‌ی برابری جنسیتی را عدم همراهی و تلاش ناکافی خود زنان، ناآگاهی آنها، عدم مطالعه و ژرف‌اندیشی کافی و در نهایت همدستی ضمنی آنها با ارزش‌های مادی‌گرایانه‌ی مردانگی هژمونیک دانسته، ضمن مسکوت گذاشتن ضعف اراده‌ی مردان روشنفکری چون امین در برابر هجوم مردانگی هژمونیک، از زنان می‌خواهد که در مبارزه برای برابری، مشکلات مردان را درک کرده و با اعتماد به رهبری آنها و هماهنگی با آنها دست به عمل بزنند و با کمک به اهداف مردانه که در بردارنده‌ی نفع شخصی آنها نیز هست، قبل از هر چیز اهداف مهمتر مردانگی‌های معارض-تحت انقیاد را به ثمر برسانند. از این رو روایت در سطح روایت ضمنی، روایتی محافظه‌کار بوده، به تأیید آن کلیشه‌های زنانه‌ای می‌انجامد که مورد تأیید مردانگی هژمونیک است.

روایت در سطح عمومی نیز نوعی اضطراب و تردید در مؤثر بودن مقاومت در برابر مردانگی هژمونیک و مردانگی همدست با آن را نشان می‌دهد و در خطاب به روایت‌ش‌نوی عمومی، روایت وادادگی، ترس و تردید پنهان‌شده در پس صدای پرگو و پرهیاهوی خشم است. روایتی که در خوانشی مجدد از روایت ظاهری، اتفاقاً صدای رسا، بلند و پرگویی راوی را صدایی مضطرب می‌یابد که در ناتوانی معارضه‌ی مؤثر با مردانگی هژمونیک، سرانجام به سرزنش قربانی و معارضه با زنانگی مقاوم می‌پردازد. این روایت، داستان مردانگی تحت انقیادی است که مردانگی هژمونیک با انگشت‌نهادن بر ضعف‌های ایدئولوژیکی و پسمانده‌های مردسالارانه در آن، آن را به تعارض با زنانگی مقاوم واداشته است. همچنین روایت در این سطح، عدم درک درست از شیوه‌ی عمل مردانگی هژمونیک در اعمال سلطه‌ی ارزشی و وادادگی مردان معارض در برابر کلیشه‌های هویتی تحمیل‌شده از جانب این مردانگی مسلط را برملا می‌کند.

در روایت زنی بر سر مناره، آوای راویانه از آن راوی ناهمدستان پنهانی است که با نگاه دوم شخص و گاه سوم شخص، مواضع اخلاقی و دغدغه‌های جانبدارانه‌ی جنسیتی و سیاسی خود را از طریق شخصیت کانونی اصلی (شادی) بیان می‌کند. آنچه کانونی شده و در تمام روایت با بسامدی بسیار تکراری چندین‌باره می‌شود، اهمیت بکارت و آسیب‌های ناشی از رابطه‌ی جنسی خارج از ازدواج بر زندگی زنان و عدم مسئولیت‌پذیری مردان است که موجب اعمال خشونت بر زنان می‌شود. پیکار اصلی روایی بین آوای زنانگی مقاوم شادی و آوای مردانگی همدست بهرام برقرار بوده و سایر شخصیتها نیز درجات متفاوتی از همدستی و تقابل را با این دو شخصیت نشان می‌دهند. راوی پنهان و شخصیت هومر در مقام مردانگی معارض و شخصیت کانونی زن در مقام زنانگی مقاوم در موضع ارزشی همسانی قرار داشته، در تعارض با دیگرپه‌های روایت یعنی مردانگی هژمونیک سرکردگان حزبی و مردانگی همدست بهرام و برادران و اعضای مذکر خانواده‌ی زن‌اند. شخصیت هومر در میانه‌ی خود روایی (یعنی شادی و راوی پنهان) و دیگری روایت، قرار دارد. چراکه با وجود تمام ترجیحات مردسالارانه‌اش، در تلاش جدی برای نزدیکی به موضع ایدئولوژیک متن و در تضاد جدی با ارزش‌های بهرام و مردانگی همدست است و آوای راویانه نیز با او همدلی نشان می‌دهد. آوای دیگری این روایت یعنی بهرام نیز در گفتگو با آوای متحدثه‌ی هومر و شادی و راوی پنهان به حدی ضعیف است که می‌توان با اطمینان روایت را متنی یکدست از جنبه‌ی مواضع ایدئولوژیک دانست. اگرچه انطباق کامل هویتی، از نظر جنسی بین راوی پنهان (مرد) و شخصیت کانونی اصلی (زن) وجود ندارد، اما بین آنها انطباق کامل ارزشی وجود داشته و در واقع راوی پنهان با نگاه شادی، مواضع ارزشی خود را بر روایت تحمیل می‌کند. همچنین با اینکه روایت در حوزه‌ی رویدادهای روایی تا حدی پایانی باز دارد (چنانکه پیروزی زن در مقابل تخریبگران مناره در ابهام می‌ماند)، اما فرجام روایت در حوزه‌ی پرسش اصلی روایت، یعنی دلیل اندوه زن به وضوح فرجامی بسته بوده از همان سطور آغازین، از دست رفتن بکارت و سرخوردگی زن از وانهادگی توسط معشوق را به عنوان دلیل آن برملا می‌کند. در این روایت نمی‌توانیم تفاوتی بین گویش مردانگی معارض ناسیونالیسم سوسیالیستی و مردانگی همدست ناسیونالیسم شهری شده بیابیم. استفاده از دو شخصیت کانونی و نیز روایت داستان با چند زاویه دید متفاوت و عدم انطباق جنسی بین راوی پنهان و شخصیت کانونی اصلی، امکاناتی بالقوه در اختیار متن هستند، تا با روایتی چندصدا مواجه شویم که مردانگی‌ها و زنانگی‌ها در آن با هم به گفتگو بپردازند، اما از آنجا که تمام تمهیدات ساختاری متن، در خدمت تقویت ایدئولوژی یگانه‌ی متن درآمده و دیگری متن امکان حضور مؤثر در برابر خود متن را نمی‌یابد، در عمل متن تک‌صدا و غیرگفتگویی باقی می‌ماند. هرچند که در سطح داستان، فرجام روایی، جنبه‌ای تراژیک در سرنوشت زنانگی مقاوم و شخصیت هومر را نشان داده و از این رو دشواری مقاومت مؤثر در برابر مردانگی هژمونیک و همدست را یادآور می‌شود، اما این زنانگی و مردانگی در موضع معارضه با مردانگی هژمونیک و همدست مصمم باقی می‌مانند و ارزش‌های آن را در معرض واسازی قرار می‌دهند. بویژه زنانگی مقاوم در سطح گفتمان روایی، امکان مقاومت متنی فراوانی در برابر مردانگی هژمونیک و همدست داشته، به عنوان شخصیت کانونی اصلی، گویی روایت بستری برای نشان‌دادن برتری ارزش‌های او بوده، بیشترین حجم روایت شامل تک‌گویی درونی، قضاوت ارزشی و گفتمان مستقیم او می‌باشد و عملاً مردانگی هژمونیک و همدست به عنوان دیگری‌های روایت، امکان بیان زیادی نداشته، بیشتر از جانب زنانگی مقاوم و مردانگی معارض راوی پنهان و هومر، درباره‌شان صحبت می‌شود. آوای خود متحدثه‌ی روایی، در خطاب به روایت‌شنوهایی متفاوت لایه‌های معنایی غنی‌تری را در دسترس خواننده قرار می‌دهد.

روایت در سطح ظاهری، روایت پیکار زنانگی مقاوم و مردانگی‌های معارض با مردانگی هژمونیک ناسیونالیسم کاپیتالیستی شهری و مردانگی‌های همدست با آن بوده، در خطاب به روایت‌شنوی مرد، معارضه‌ی زنان با این ناسیونالیسم و اهداف فرودست‌کننده‌ی آن را معارضه‌ای برحق می‌داند. چراکه این مردانگی، عرصه‌ی میل جنسی را تبدیل به عرصه‌ی خشونت مردانه کرده و با تحمیل هزینه‌های اجتماعی آن بر هستی زنانه در قالب کلیشه‌های فرودست‌کننده‌ی چون آبرو و ناموس، زنان را

تبدیل به طعمه‌هایی جنسی می‌کند، تا آنها با خودسانسوری در همان هویت‌های کلیشه‌ای مورد درخواست مردانگی هژمونیک درآیند. از اینرو در چنین جامعه‌ای، هیچ نوع ارتباط همدلانه بین دو جنس امکان نمی‌یابد و جدایی جنسی، سرانجام منجر به جدایی شدید جنسیتی و تضاد ارزش‌های زنانه و مردانه و عمیق‌شدن تعارض‌های اجتماعی بین زنان و مردان می‌شود. روایت ضمنی در خطاب به روایت‌شنوی زن، شامل دفاعی جانانه از ارزش‌های جنسیتی ناسیونالیسم سوسیالیستی کردی بوده، آنرا چون آنتی‌تزی در برابر جنبه‌های سرکوبگر و فرودست‌کننده‌ی ناسیونالیسم شهری معطوف به مدرنیته‌ی کاپیتالیستی و روایتی تعریف می‌کند. تا زنان را مطمئن سازد که اهداف واقعی ناسیونالیسم اصیل و غیرتحریف‌شده‌ی کردی شامل تحقیر اراده و آزادی زنانه نبوده، برعکس، در تفاهم و همدستی با آن، در تلاش برای شناخت کجرویها و اشتباهات گذشته‌ی خود است و هویت خود را نه در تعارض ریشه‌ای با زنان بلکه در همدلی و درک متقابل زنان و مردان جامعه برای رسیدن به اهداف مشترک انسانی تعریف می‌کند. بنابراین روایت در این سطح، شامل معارضه با ارزش‌های جنسیتی آن نوع ناسیونالیسم است که زن را تبدیل به ابزار و اوبژه‌ای جنسی کرده و با سوء برداشت از روایت‌های عشق رمانتیک زمینه‌ی انقیاد بیشتر زنان و وانهادن آنها را فراهم می‌کند تا نهایتاً، هزینه‌ی اجتماعی سوژگی مردانه را به صورتی یکجانبه بر هستی زنان تحمیل کند. بنابراین در رابطه با چنین مردانگی زن ستیزی، بهترین راه مقاومت زنانه، همدست‌شدن با آن نوع مردانگی حمایتگر و مسئولیت‌پذیری است که در قالب ناسیونالیسم اصیل کوهستان بازنمایی شده است. ناسیونالیسمی که با درک موقعیت بغرنج زنان، سعی می‌کند پشتیبان مبارزه‌ی آنها باقی بماند و آنها را راهنمایی و حفاظت کند. از سویی دیگر، زنان نیز با درک متقابل دشواری‌های این نوع مردانگی در معارضه با مردانگی هژمونیک، باید که با وفاداری و حمایت از مردان سعی در رسیدن به اهداف مشترک داشته و با اعتماد به آگاهی و خیرخواهیشان با این مردان همدل و همراه باقی بمانند. بنابراین روایت در این سطح، روایت ناگزیر بودن زنان در اعتماد به مردانگی معارض است، تا آسیب‌های ناشی از مقاومت خود در برابر مردانگی هژمونیک موجود را به حداقل برسانند.

با توجه به روایت ضمنی، خوانشی مجدد از روایت ظاهری، این موضوع را برملا می‌کند که در حقیقت، این روایت درباره‌ی تعارض ارزشی و تضاد منافع دو نوع ناسیونالیسم است که در قالب دو نوع مردانگی بازنمایی شده در روایت، در صدد اعمال هژمونی خود بر هستی زنانه‌اند. یکی ناسیونالیسم کاپیتالیستی شهری شده و مستقری که سعی دارد از واسازی ارزشی خود توسط زنانگی‌های مقاوم جلوگیری کند و لذا تن نافرمان چنین زنانی را درس عبرتی برای سایر زنان کرده و با نامرئی ساختن یا حتی حذف فیزیکی آنها، از موقعیت برتر و هژمونیک خود در جامعه حفاظت می‌نماید. سوی دیگر این معارضه، ناسیونالیسم سوسیالیستی آرمانگرایی است که زنان را متحدانی بالقوه دیده و با گرفتن تأیید از آنها، می‌خواهد به موقعیت هژمونیک در جامعه دست یابد. با این حال این نوع مردانگی معارض، تنها آن نوع مقاومت زنانه را ارج می‌نهد که در همدستی و همدلی با او باقی مانده، آگاهی خود را از قیل اعتماد به آگاهی برتر مردانه کسب می‌کند. چنانکه در روایت نیز شخصیت زن با بسامدی تکراری، سرچشمه‌ی آگاهی و شناخت خود از شیوه‌ی درست زندگی را مردانگی معارض هومر می‌داند. با این حال آوای این نوع از مردانگی، نهایتاً آوایی فاقد اعتمادبه‌نفس کافی بوده، بویژه با سرنوشت تراژیک آن و زنانگی مقاوم همدست با آن، گویی روایت تمام شده را روایت برحق بودن آن نوع مردانگی برابری‌خواه نشان می‌دهد که سرانجام در برابر ناسیونالیسم شهری، امکان پیروزی چندانی نمی‌یابد، هرچند پیوسته با آن در تعارض مانده، تن به انقیاد و تسلیم کامل نمی‌دهد.

جدول ۳. امکانات متنی روایات در جهت مقاومت در برابر مردانگی هژمونیک

روایت‌های مورد بررسی	خودروایی در روایت	مردانگی معارض		زنانگی مقاوم		مقاومت در سطوح خوانش	
		سطح داستان	سطح گفتار	سطح داستان	سطح گفتار	سطح ظاهری	سطح ضمنی
خواهران	راوی و شخصیت کانونی	-	-	-	-	رادیکال	رادیکال
حصار و سگ‌های پدرم	راوی پرگو و شخصیت کانونی	امکان مقاومت زیاد	مقاومت ناچیز یا وجود ندارد	امکان مقاومت زیاد	امکان مقاومت کم	رادیکال	محافظة کار
میم	راوی پرگو و شخصیت کانونی (امین)	امکان مقاومت زیاد	امکان مقاومت متوسط	امکان مقاومت زیاد	امکان مقاومت کم	رادیکال	محافظة کار
زنی بر سر مناره	دیدن از نگاه شخصیت کانونی (راوی پنهان و هومر)	امکان مقاومت زیاد	امکان مقاومت زیاد	امکان مقاومت متوسط	امکان مقاومت زیاد	رادیکال	بیشتر رادیکال

نتیجه‌گیری و پیوند به زمینه‌ی اجتماعی روایات

در روایت‌ها اصلی‌ترین ویژگی مردانگی هژمونیک مالکیت پول و سرمایه است و سایر صفات مردانگی کامل همچون توان جنسی و جسمی، تنها در سایه‌ی پول اعتبار می‌یابد. این مردانگی، مردان را مالک جسم و دستاوردهای زنان دانسته و زنانگی درست را در فرودستی نسبت به مردان و فلسفه‌ی وجودی آنان را در فرزندآوری و امکان تمتع جنسی مرد از تن زنانه دانسته و سایر دستاوردهایشان را اتلاف وقت و زائده‌ای نادرست بر زنانگی درست می‌شمرد.

در روایت‌های مورد بررسی، هویت‌های جنسیتی مردانگی معارض- تحت انقیاد، مردانگی همدست، زنانگی مقاوم، زنانگی مؤکد در همدستی یا تعارض با مردانگی هژمونیک بازنمایی شده‌اند. مردانگی هژمونیک، سلطه‌ی خود را بر زنانگی‌ها و مردانگی‌ها با شگردهای گوناگون اعمال و حفظ می‌کند. الف) با انحصار قدرت اقتصادی، قدرت سیاسی را نیز در کنترل می‌گیرد و از این‌رو توان آنرا می‌یابد که زنان و سایر مردان را همواره در مضیقه‌ی اقتصادی نگه‌داشته، آنها را مطیع سازد. ب) زنجیره‌ای از ارزش‌های دوگانه را برای زنانگی درست و مردانگی کامل ایجاد می‌کند تا جایگاه‌های اقتدار را برای مردان همدست خود تثبیت نماید. ج) با تعریف و قراردادن زنان و مردان نافرمان در دسته‌بندی‌های هویتی منفی چون بی‌غیرت، دیوث، پیردختر، فاحشه، آنان را از نظر اجتماعی منزوی، نامرئی و ساکت می‌کند تا گفتار هژمونیک خود را از واسازی مصون بدارد. د) پیوند خانوادگی را تبدیل به بستری مشروعیت‌بخش برای اعمال سلطه‌ی مردانه و خشونت جنسیتی می‌نماید. به گونه‌ای که شرف مردانه با مالکیت و استیلا‌ی اراده‌ی مردان خانواده بر میل و تن زنانه، تعریف شده و فراروی زنان از این اراده همچون حمله‌ای به غیرت، آبرو و مردانگی خویشاوندان مذکر معرفی می‌شود. ه) چون زنان موضوع مردانگی و غیرت مردانه معرفی می‌شوند، به طور مداوم در محاصره‌ی حراست از مردانگی مردان خویشاوند قرار گرفته، مجبور به خودسانسوری، کوتاه‌آمدن از خواسته‌ها و آزادیهای خود و اجرای زنانگی مورد درخواست مردانگی هژمونیک می‌شوند.

مقاومت در برابر مردانگی هژمونیک در این روایات، هم از جانب مردانگی معارض و هم زنانگی مقاوم در سطوح داستانی و گفتار با جلوه‌های نسبتاً متنوعی مطرح می‌شود. کمترین امکان مقاومت و تعارض در روایت خواهران و بیشترین آن، در روایت مناره مشاهده می‌شود و دو روایت حصار و میم به ترتیب در حد فاصل این دو قرار دارند. خواهران (کمترین مقاومت) > حصار و سگ‌های پدرم > میم > زنی بر سر مناره (بیشترین مقاومت).

مردانگی معارض-تحت انقیاد بجز در روایت خواهران، در جایگاه خود روایی بوده، دارای بیشترین امکانات متنی برای ابراز تعارض و مقاومت است. مردانگی‌های معارض-تحت انقیاد در روایت حصار و میم علاوه بر تعارض با مردانگی هژمونیک، با زنانگی مقاوم در موضع دیگری روایت نیز در تعارض بوده و این زنانگی‌ها در این دو روایت در سطح گفتار روایی کم‌گو

ظاهر شده، امکان متنی زیادی برای ابراز تعارض با مردانگی هژمونیک ندارند. تنها در روایت مناره است که زنانگی مقاوم را به عنوان خودِ روایی و در اتحاد با مردانگی معارض، دارای امکانات متنی متنوع برای ابراز مقاومت می‌بینیم. با بررسی امکانات متنی در جهت مقاومت در سطوح خوانش می‌بینیم که اگرچه تمام روایتها در ظاهر خواستار تغییر ریشه‌ای در مناسبات نابرابر جنسیتی به نفع زنانند، اما در سطح ضمنی اکثراً تغییرات جزئی در وضعیت امور را مدنظر دارند. روایت تمام شده نیز بیشتر دیدگاهی محافظه‌کارداشته و تنها در روایت مناره است که خواست تغییر ریشه‌ای در مناسبات جنسیتی را در سطوح متفاوت روایت می‌بینیم. با توجه به تاریخ نگارش روایت‌ها و پیوند به زمینه‌ی تاریخی، این تغییر نگرش می‌تواند معنی‌دار باشد.

راوی همساز در روایت‌های مورد تحلیل در موضع خودِ روایی، آوایی پرگو، مقتدر و مطمئن به داوری ارزشی خود داشته، امکان گفتگوی مؤثر و همپایه میان خودِ روایی و دیگری‌های روایت ایجاد نکرده، با توجه به قراین متنی و دانش زمینه‌ای، همبسته با قطعیت صدای مردانه‌ی مؤلف تاریخی است که خود در قامت روشنفکری کنشگر در حوزه‌ی زنان در جامعه‌ی محافظه‌کار کردی، بجز صلاح قلم، ابزار دیگری برای مبارزه و مقاومت در برابر گفتمان‌های جنسیتی سرکوبگر ندارد. باید توجه داشت که روایت‌های مورد تحلیل به ترتیب زمان تألیفشان، شامل خواهران، میم، حصار و سگ‌های پدرم، زنی بر سر مناره، در فاصله‌ی سال‌های بحرانی ۱۹۷۹ (۱۳۵۸) تا ۲۰۱۰ نوشته شده‌اند و ارجاعات و پیوستگی‌های بسیار اساسی و قوی با واقعیت‌های سیاسی و اجتماعی اقلیم کردستان در این بازه‌ی زمانی دارند. سالهایی که احزاب ناسیونالیست اتحادیه میهنی و حزب دمکرات کردستان درگیر مبارزه با حکومت بعث برای کسب خودمختاری در شمال عراق، عملیات ویرانگر انفال در مناطق کردنشین توسط حکومت بعث بر آنها تحمیل شد که به قربانی‌شدن ۱۸۳ هزار کرد و ویرانی ۱۲۰۰ روستا و فرار عده‌ی بسیاری از کردها به کوهستان و مهاجرت انبوهی دیگر به کشورهای همسایه و کشورهای اروپایی انجامید. پس از جنگ اول خلیج فارس، اختلاف دو حزب کردی بر سر تقسیم قدرت در منطقه‌ی خودمختار اقلیم کردستان به تشکیل دو اداره‌ی مستقل کردی انجامید، که با انتقاد شدید بسیاری از کردهای مبارز و روشنفکران و میانجیگری دولت وقت ایالات متحده سرانجام در سال ۱۳۷۸ به ایجاد یک حکومت یکپارچه و آشتی احزاب منجر شد. کردها تحت این حکومت متحد، تا سقوط حکومت بعث در سال ۲۰۰۳، کم‌کم بر مشکلات اقتصادی فائق آمده، ظاهری مدرن به شهرهای خود دادند. هرچند که اقتصاد مصرفی و متکی بر فروش نفت نموده‌های سوداگرانه‌ای را بر ناسیونالیسم کردی در اقلیم تحمیل کرده و انحصار قدرت اقتصادی و سیاسی را در دست سرکردگان حزبی و نزدیکان آنها قرار داده است، اما در بعد سیاسی، اقلیم کردستان از منظر آزادی‌های مدنی، مکان مطلوب اقلیت‌های مذهبی، قومی و عقیدتی در منطقه بوده، دارای سیستمی از دمکراسی با رسانه‌های آزاد و فعالیت مستقل احزاب و حتی احزاب اپوزیسیون است. با وجود ساختار سیاسی و قانونی که امکان حضور مؤثر زنان در قدرت حزبی و ملی را هموار کرده و به بهبود وضعیت اجتماعی و اقتصادی و امنیتی زنان در جامعه و خانواده کمک بسیار رسانده، ملغمه‌ای از تفاسیر دینی مردسالار، عشیره‌گرایی و کاست‌های قدرت اقتصادی و مردسالاری پنهان در احزاب ناسیونالیست کردی، مشارکت مؤثر زنان را محدود کرده است. تاریخ طولانی مبارزات مسلحانه، نگرانی‌های سیاسی کنونی، وضعیت اجتماعی و جغرافیایی اقلیم کردستان، نوعی مردانگی مطلوب را در ارتباط با ساختار قدرت و نیازمندی احزاب مسلح کرد به عنوان مردانگی درست، هژمونیک کرده که با صفات استقلال رأی، خشونت‌گرایی، تمرکز سرمایه در دست مردان عشیره و وفاداری بی‌چون‌وچرا، هر نوع احساساتی‌گری، صلح‌طلبی، انفعال و بی‌نیازی مادی را صفتی زنانه و نامناسب برای مردان جا می‌زند تا مردان واجد اقتدار طوایف و خانواده‌ها را جهت حفاظت از تمامیت ایدئولوژیک این احزاب با خویش همدست کند. و بدین منظور، مردانگی‌ها و زنانگی‌هایی را که در این نظم ایده‌آل جنسیتی اخلاص ایجاد کرده یا مفید به حال آن نیستند، با انواع شگردها ساکت می‌کند. در روایت‌های مورد تحلیل، مردانگی‌های معارض-تحت انقیاد که در پی تغییر مناسبات جنسیتی جامعه‌ی خویش‌اند، بازنمای روشنفکرانی منتقد ارزشهای سنتی‌اند، اما همچنان که زنان را در برابر مردانگی هژمونیک فعال و

کنشگر می‌خواهند، آنها را منفعل و حمایتگر و تسلیم شده در رابطه با خود می‌پسندند. از این رو همواره قسمتی از مبارزه‌ی زنانگی مقاوم، صرف مبارزه با پسمانده‌ی ارزش‌های سنتی در روان مردانگی‌های معارض - تحت انقیادی می‌شود که هویتی مستقل از مردان برای زنان قائل نیستند و تحت عناوینی چون ناموس و غیرت مردانه و آبروی خانواده و طایفه، زنان را در موضع ابژه‌های جنسیتی، ساکت و مطیع می‌خواهند. این مسأله به عدم بینش انتقادی آن روشنفکرانی مربوط است که با وجود عزم جدی به واسازی ساختارهای جنسیتی جامعه‌ی خود، نمی‌توانند پایگان‌های نابرابر قدرت اجتماعی میان زنان و مردان و نیز میان مردان هژمونیک و سایر مردان را تشخیص دهند و با ارائه‌ی الگوهای محافظه‌کارانه برای تغییر اجتماعی و اصلاح جزئی در وضعیت امور، ناآگاهانه، متمایل به آن نوع عمل اجتماعی می‌شوند که قدرت اجتماعی را همچنان در دست مردان قدرتمند نگه داشته، خود برای اجتناب از انقیاد و انکار مردانگی‌شان، در قالب همدستانی فرودست‌تر، اما مورد احترام، ناخواسته، وادار به اجرای مردانگی مورد درخواست مردانگی هژمونیک در جهت اعمال سلطه بر زنان می‌شوند.

منابع

- گیدنز، آنتونی (۱۳۸۰). پیامدهای مدرنیت، ترجمه‌ی محسن ثلاثی. تهران: نشر مرکز
- ای. هال، دونالد (۱۳۹۶). سوژه‌گی، ترجمه‌ی هادی شاهی. انتشارات پارسه
- بیسلی، کریس (۱۳۹۷). چیستی فمینیسم، ترجمه‌ی محمد رضا زمردی. انتشارات روشنگران و مطالعات زنان
- رایبزر، روت (۱۳۸۹). فمینیسم‌های ادبی، ترجمه دکتر احمد ابومحجوب. تهران: نشر افراز
- ریترز، جرج (۱۳۹۴). مبانی نظریه‌ی جامعه‌شناسی معاصر و ریشه‌های کلاسیک آن، ترجمه‌ی شهناز مسمی پرست. نشر ثالث
- سیدمن، استیون (۱۳۹۲). کشاکش آرا در جامعه‌شناسی، ترجمه هادی جلیلی. نشر نی
- دلفی، کریستین (۱۳۸۶). فمینیسم و دیدگاهها: مقاله‌ی بازاندیشی در مفاهیم جنس و جنسیت، ترجمه‌ی مریم خراسانی. تنظیم از شهلا اعزازی (ویراستار). انجمن جامعه‌شناسی ایران - گروه مطالعات زنان (صص. ۱۵۹-۱۸۱). انتشارات روشنگران و مطالعات زنان
- هالوب، رناته (۱۳۷۸). گرامشی، فمینیسم، فوکو. ترجمه: محسن حکیمی، در مرکز مطالعات فرهنگی بین‌المللی مدیریت مطالعات اسلامی به سردبیری مهدی مهریزی، گزیده مقالات و متون در باره فمینیسم (صص. ۷۱۰-۷۱۳). تهران: انتشارات بین‌المللی الهدی
- محمدی، علیرضا (۱۳۹۵). آنتونو گرامشی و مفهوم هژمونی، بازیابی شده در <https://anthropologyandculture.ir/fa> ۹۹/۹/۲۰
- کوثری، مسعود و مولایی، محمدمهدی (۱۳۹۱). روایت‌های مردانگی در موسیقی رپ و چالش مردانگی هژمونیک. مجله جامعه‌شناسی ایران، ۱۳ (۴)
- تانگ، زمری (۱۳۸۷). درآمدی جامع بر نظریه‌های فمینیستی، ترجمه منیژه نجم عراقی. نشر نی
- ذکایی، محمدمسعود، یزدخواستی، بهجت و چوبری، علی (۱۳۹۰). گونه‌شناسی مردپنداری در اقوام استان گیلان. فصلنامه علمی پژوهشی علوم اجتماعی، ۸۰
- چاوشیان، حسن و رشت‌آبادی، سیدجواد (۱۳۸۹). ستاره‌های مردانگی و مردانگی ستاره‌ها. فصلنامه تحقیقات فرهنگی، ۴
- وفا، امیرحسین (۱۳۹۷). مخمصه‌ی تباری با مردانگی هژمونیک. مجله ایران نامگ ۳ (۱). www.irannamag.com
- پاداشی، آتنا (۱۳۸۸). چرخش معنایی زنانگی در گفتمان انقلاب، سازندگی و اصلاحات. دانشکده علوم انسانی. دانشگاه علامه قويدل دارستانی، مرضیه، رحمتی، محمد مهدی و چاوشیان، حسن (۱۳۹۸). بازنمایی زنانگی در تلویزیون ایران، مجله زن در فرهنگ و هنر، دوره ۱۱، شماره ۱
- بختیاری، صدیقه (۱۳۹۳). مهاجرت و تغییر مفهوم مردانگی، پایان‌نامه دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران
- پیری، حسن، یعقوبی، علی و پیری، صدیقه (۱۳۹۵). بازنمایی مردانگی در شبکه محلی ایلام، مجله جامعه‌پژوهی فرهنگی، سال هفتم، شماره ۱، صص ۵۱-۷۷
- بهمنی، مهرزاد (۱۳۹۶). بازنمایی رسان‌های از مردانگی در نظام پدرسالار، نشریه پژوهش‌های ارتباطی، شماره ۲، صص ۹۳-۱۱۶

- بر، ویوین (۱۳۹۵). برساخت‌گرایی اجتماعی، ترجمه‌ی اشکان صالحی. نشر نی
- عابدینی‌فرد، مصطفی (۱۳۹۲). مردانگی هژمونیک و داغ جسمیت‌های ناکام. نشریه ایران نامگ، ۲۸، (۱). بازیابی‌شده در www.irannamag.com ۹۷/۱۱/۱
- یعقوبی، علی (۱۳۹۳). نظریه‌های مردانگی. نشر پژوهش
- باتلر، جودیت (۱۳۸۵). آشفتگی جنسیتی، ترجمه‌ی امین قضایی: نشر مجله‌ی شعر، بازیابی‌شده در www.poetrymag.info ۹۷/۱۰/۳
- یان، مانفرد (۱۳۹۷). روایت‌شناسی، ترجمه محمد راغب. انتشارات ققنوس
- ابوت، اچ.پورتر (۱۳۹۷). سواد روایت، ترجمه رویا پورآذر و نیما م. اشرفی. نشر اطراف
- هرمن، لوک و وروائک، بارت (۱۳۹۶). روایت‌شناسی پساکلاسیک. ترجمه: محمد راغب، در محمد راغب (گردآورنده و ویراستار)، دانشنامه‌ی نظریه‌های روایت (صص. ۷۷-۸۲). تهران: نشر نیلوفر
- فیلان، جیمز (۱۳۹۶). رویکردهای بلاغی به روایت. ترجمه: محمد راغب، در محمد راغب (گردآورنده و ویراستار)، دانشنامه‌ی نظریه‌های روایت (صص. ۹۹-۱۱۴). تهران: نشر نیلوفر
- آلرث، گابی و گیمنیش، مریون (۱۳۹۶). مطالعات جنسیت. ترجمه: امیر حسین عفتیان، در محمد راغب (گردآورنده و ویراستار)، دانشنامه‌ی نظریه‌های روایت (صص. ۱۵۷-۱۷۰). تهران: نشر نیلوفر
- کنن، بارت (۱۳۹۱). رویکردهای جامعه‌شناختی به روایت ادبی. ترجمه: تهمینه عطایی، در محمد راغب (گردآورنده و ویراستار)، دانشنامه‌ی روایت‌شناسی (صص. ۹۹-۱۱۲). تهران: نشر علم
- وارهول، رابین آر (۱۳۹۱). روایت‌شناسی فمینیستی. ترجمه: نفیسه‌سادات موسوی، در محمد راغب (گردآورنده و ویراستار)، دانشنامه‌ی روایت‌شناسی (صص. ۹۳-۹۸). تهران: نشر علم
- صالحی نیا، مریم (۲۰۰۹). کلیاتی درباره روایت‌شناسی ساختگرا، فصلنامه هنر، دوره اول شماره ۸۱، صص ۱۵-۲۵
- بدری، رقیه (۱۳۹۸). زنانگی در زمینه‌ی تعارضات ساختاری: تحلیل روایت رمان زنانه در ایران، پایان‌نامه ارشد، گروه جامعه‌شناسی، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه کردستان
- بهرامی، محمدرضا (۱۳۹۴). صداهای سکوت، مجله ادبیات پارسی معاصر: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، سال پنجم، شماره ۱، صص ۱-۱۹
- نامور مطلق، بهمن (۱۳۸۷). باختین گفتگومندی و چندصدایی، پژوهشنامه علوم انسانی، شماره ۵۷، صص ۳۹۷-۴۱۴
- رامین‌نیا، مریم (۱۳۹۳). تأملی در نقد روایت با رویکرد منطق مکالم‌های و چندآوایی، نشریه ادبیات پارسی معاصر، سال چهارم، شماره چهارم، صص ۱۴۳-۱۶۴
- نعمتیان، ساره، نوغانی، محسن و جعفرپور، احمدرضا (۱۳۹۴). چیستی و چرایی تحلیل روایت، ارائه شده در سومین کنفرانس ملی جامعه‌شناسی و علوم اجتماعی، بازیابی‌شده در www.sosioconf.com و magirans.com
- آزاد، آزاده، ۲۰۱۳، زنانگیها، بازیابی‌شده در 1398/8/28 در <http://rosaanarchi.blogspot.com>
- گیلمت، لوسی (۱۳۹۵). روایت‌شناسی ژرارد ژنت، ترجمه علی مسعودی، بازیابی‌شده در 1399/4/20 در وبسایت مد و مه، www.madomeh.com
- آبوت، پورتر (۱۳۸۷). بنیان‌های روایت، ترجمه ابوالفضل حری، فصلنامه هنر، شماره ۷۸، صص ۳۴-۶۲
- سلطان‌بیاد، مریم، کریمی‌دوستان، غلامحسین و بزدوده، ذکریا (۱۳۸۷). بررسی عناصر روایت و کانون مشاهده در رمان سخت‌تر شدن اوضاع، مجله پژوهش‌های ادبی، شماره ۱۹
- کریم محمد جاف، نازنین، امیری، مجتبی، سفیری، خدیجه و امین، فرشته (۱۳۹۸). مدل دستیابی زنان کرد به جایگاه رهبری در اقلیم کردستان عراق، نشریه مطالعات اجتماعی و روانشناختی زنان، سال ۱۷، شماره ۲، صص ۶۳-۹۸
- خدیو، صلاح‌الدین (۱۳۹۵). اتحادیه میهنی کردستان و مسأله‌ی بحران هویت، بازیابی‌شده در 1399/12/9 در eslahe.com
- جلایی‌پور، حمیدرضا، حسن، بارزان (۱۳۹۶). نقش احزاب در توسعه سیاسی (مطالعه موردی اقلیم کردستان)، ماهنامه آفاق علوم انسانی، شماره نهم، صص ۴۹-۶۶

- حسن، شیرزاد (۲۰۰۱). داستان کوتاه ماچیکی سویر، از مجموعه داستان گهره کی داهوله‌کان. سلیمانیه: انتشارات تیشک، صص. ۱۴۲-۱۵۱
- حسن، شیرزاد (۲۰۰۱). داستان میم، از مجموعه داستان گولی ره‌ش، سلیمانیه: انتشارات تیشک، صص. ۱۴۹-۲۰۶
- حسن، شیرزاد (۲۰۰۱). رمان هه‌سار و سه‌گه‌کانی باو‌کم، سلیمانیه: انتشارات تیشک
- حسن، شیرزاد (۲۰۰۲). داستان کوتاه خوشکه‌کان، از مجموعه داستان: ته‌نیایی، سلیمانیه: انتشارات تیشک، صص. ۳۷-۴۸
- حسن، شیرزاد (۱۳۹۴). رمان ژنیک به سهر مناره‌وه، سقز: نشر گوتار.
- Lanser, Susan. S, (1986). Toward a feminist narratology, style, 20, 341- 63
- Lanser, Susan. S. (1992). fictions of authority- women writer and narrative voice, cornell university press
- Lanser, Susan. S, (2005). the "I" of the beholder:equivocal attachments and the limits of structuralist narratology a companion of narrative theory, edited by james phelan and peter j.rabinowitz
- Lanser, Susan. S (2010). Sapphic Dialogics: Historical Narratology and the Sexuality of Form ,Postclassical Narratology .Edit ed by Jan Alber and Monika Fludernik ,the ohaio state university press/ columbus : 186-205
- Lanser, Susan. S, (2013). Gender and narrative, published on the living handbook of narratology (<http://www.ihn.uni-hamburg.de>)
- Mukasa, Mate. Antony. (2017). Introgating masculinities in selected Kenyan popular fiction, University of South Africa
- Connell, R. W. (1995), (2005). Masculinities, university of California Press.
- Giddens, Anthony (2001). *Consequences of Modernity*. Translated by Mohsen Salasi. Tehran: Nashr Markaz.(in persian)
- Hall, Donald E. (2017). *Subjectivity*. Translated by Hadi Shahi. Parseh Publications. (in persian)
- Beasley, Chris (2018). *What is Feminism?* Translated by Mohammad Reza Zomorodi. Roshanegaran and Women's Studies Publications(in persian).
- Robbins, Ruth (2010). *Literary Feminisms*. Translated by Dr. Ahmad Abumahboub. Tehran: Afraz Publishing. (in persian)
- Ritzer, George (2015). *Foundations of Contemporary Sociological Theory and Its Classical Roots*. Translated by Shahnaz Mosami Parast. Nashr Sales. (in persian)
- Saidman, Steven (2013). *Contestation of Ideas in Sociology*. Translated by Hadi Jalili. Nashr Ney. (in persian)
- Delphi, Christine (2007). "Feminism and Perspectives: A Reconsideration of the Concepts of Sex and Gender." Translated by Maryam Khorasani. Edited by Shahla Ezazi (Ed.). Iranian Sociological Association – Women's Studies Group (pp. 159-181). Roshanegaran and Women's Studies Publications. (in persian)
- Haloub, Renate (1999). *Gramsci, Feminism, Foucault*. Translated by Mohsen Hakimi. In Mahdi Mehryzi (Ed.), *Selected Articles and Texts on Feminism* (pp. 710-713). Tehran: International Alhoda Publications. (in persian)
- Mohammadi, Alireza (2016). "Antonio Gramsci and the Concept of Hegemony." Retrieved September 20, 2020, from <https://anthropologyandculture.ir/fa> (in persian)
- Kowsari, Masoud & Molaei, Mohammad Mahdi (2012). "Masculinity Narratives in Rap Music and the Challenge of Hegemonic Masculinity." *Iranian Journal of Sociology*, 13(4). (in persian)
- Tang, Rosemary (2008). *Comprehensive Introduction to Feminist Theories*. Translated by Manijeh Najm Araqi. Nashr Ney. (in persian)
- Zakaei, Mohammad Saeed, Yazdkhoushti, Bahjat & Choubari, Ali (2011). "Typology of Misogyny in the Ethnic Groups of Gilan Province." *Social Sciences Quarterly*, 80. (in persian)
- Chavoshian, Hassan & Reshtabadi, Seyed Javad (2010). "Stars of Masculinity and Masculinity of Stars." *Cultural Research Quarterly*, 4. (in persian)
- Vafa, Amir Hossein (2018). "The Dilemma of Collusion with Hegemonic Masculinity." *Iran Namag Journal*, 3(1). www.irannamag.com(in persian)
- Padashi, Atena (2009). "Semantic Shift of Femininity in the Discourse of Revolution, Reconstruction, and Reforms." Faculty of Humanities, Allameh University. (in persian)

- Ghavidel Darastani, Marzieh, Rahmati, Mohammad Mahdi & Chavoshian, Hassan (2019). "Representation of Femininity on Iranian Television." *Journal of Women in Culture and Art*, 11(1). (in persian)
- Bakhtiari, Sedigheh (2014). "Migration and Changing Concept of Masculinity." Master's Thesis, Faculty of Social Sciences, University of Tehran. (in persian)
- Piri, Hassan, Yaghoubi, Ali & Piri, Sedigheh (2016). "Representation of Masculinity in Local Network of Ilam." *Journal of Cultural Sociology*, 7(1), pp. 51-77. (in persian)
- Bahmani, Mehrzad (2017). "Media Representation of Masculinity in Patriarchal System." *Communication Research Journal*, 2, pp. 93-116. (in persian)
- Ber, Vivian (2016). *Social Constructivism*. Translated by Ashkan Salehi. Nashr Ney. (in persian)
- Abedini-Fard, Mostafa (2013). "Hegemonic Masculinity and the Stigma of Failed Embodiments." *Iran Namag Journal*, 28(1). Retrieved January 21, 2019, from www.irannamag.com(in persian)
- Yaghoubi, Ali (2014). *Theories of Masculinity*. Pejvak Publishing. (in persian)
- Butler, Judith (2006). *Gender Trouble*. Translated by Amin Ghazayi. Poetry Magazine Publications. Retrieved October 25, 2018, from www.poetrymag.info(in persian)
- Yan, Manfred (2018). *Narratology*. Translated by Mohammad Ragheb. Ghoghnoos Publications. (in persian)
- Abbott, H. Porter (2018). *The Cambridge Introduction to Narrative Literacy*. Translated by Roya Pour Azar & Nima M. Ashrafi. Atraf Publishing. (in persian)
- Herman, Luc & Vervaeck, Bart (2017). *Postclassical Narratology*. Translated by Mohammad Ragheb. In Mohammad Ragheb (Ed.), *Encyclopedia of Narrative Theories* (pp. 77-82). Tehran: Niloufar Publishing. (in persian)
- Fillin, James (2017). "Rhetorical Approaches to Narrative." Translated by Mohammad Ragheb. In Mohammad Ragheb (Ed.), *Encyclopedia of Narrative Theories* (pp. 99-114). Tehran: Niloufar Publishing. (in persian)
- Allerath, Gabi & Gimenish, Marion (2017). "Gender Studies." Translated by Amir Hossein Efteyan. In Mohammad Ragheb (Ed.), *Encyclopedia of Narrative Theories* (pp. 157-170). Tehran: Niloufar Publishing.
- Cohn, Barbara (2012). "Sociological Approaches to Literary Narrative." Translated by Tahmineh Ataei. In Mohammad Ragheb (Ed.), *Encyclopedia of Narratology* (pp. 99-112). Tehran: Nashr Elm. (in persian)
- Warhol, Robin R. (2012). "Feminist Narratology." Translated by Nafiseh Sadat Mousavi. In Mohammad Ragheb (Ed.), *Encyclopedia of Narratology* (pp. 93-98). Tehran: Nashr Elm. (in persian)
- Salehiniya, Maryam (2009). "Overview of Structuralist Narratology." *Honar Quarterly*, 1(81), pp. 15-25. (in persian)
- Badri, Roghieh (2019). "Femininity in the Context of Structural Conflicts: Analysis of Narrative in Women's Novels in Iran." Master's Thesis, Department of Sociology, Faculty of Social Sciences, Kurdistan University. (in persian)
- Bahrami, Mohammad Reza (2015). "Voices of Silence." *Contemporary Persian Literature Journal*, 5(1), pp. 1-19. (in persian)
- Namvar Motlagh, Bahman (2008). "Bakhtin's Dialogism and Polyphony." *Humanities Research Journal*, 57, pp. 397-414. (in persian)
- Ramin-Nia, Maryam (2014). "Reflections on Narrative Criticism with a Conversational Logic and Polyphony Approach." *Contemporary Persian Literature Journal*, 4(4), pp. 143-164. (in persian)
- Na'matian, Sareh, Noughani, Mohsen & Jafarpour, Ahmad Reza (2015). "What and Why of Narrative Analysis." Presented at the Third National Conference on Sociology and Social Sciences. Retrieved from www.sosioconf.com and magirans.com(in persian)
- Azad, Azadeh (2019). *Femininities*. Retrieved August 19, 2019, from <http://rosaanarchi.blogspot.com>
- Guilmet, Lucy (2016). "Narratology of Gérard Genette." Translated by Ali Masoudi. Retrieved August 10, 2020, from www.madomeh.com(in persian)
- Abbott, Porter (2008). *Foundations of Narrative*. Translated by Abolfazl Hari. *Honar Quarterly*, 78, pp. 34-62. (in persian)
- Soltan-Biyad, Maryam, Karimi-Dostan, Gholamhossein & Bazdoudeh, Zakaria (2008). "Study of Narrative Elements and the Focalizer in the Novel 'Harder Times'." *Literary Research Journal*, 19. (in persian)
- Karim Mohammad Jaf, Nazanin, Amiri, Mojtaba, Safiri, Khadijeh & Amin, Fereshteh (2019). "Model of Kurdish Women's Access to Leadership Positions in the Kurdistan Region of Iraq." *Journal of Social and Psychological Studies of Women*, 17(2), pp. 63-98. (in persian)
- Khadiv, Salahuddin (2016). "Patriotic Union of Kurdistan and the Issue of Identity Crisis." Retrieved December 29, 2020, from eslahe.com(in persian)

- Jalaipour, Hamidreza & Barzan Hassan (2017). "The Role of Parties in Political Development (Case Study: Kurdistan Region)." *Afagh Humanities Monthly*, 9, pp. 49-66. (in persian)
- Hassan, Shirzad (2001). "The Short Story 'Machiki Suwir'," from the collection *Gereka Dahulekan*. Sulaymaniyah: Tishk Publications, pp. 142-151. (in persian)
- Hassan, Shirzad (2001). "The Story 'Mim'," from the collection *Guli Resh*. Sulaymaniyah: Tishk Publications, pp. 149-206. (in persian)
- Hassan, Shirzad (2001). *The Novel Hesâr and the Three Sons of My Father*. Sulaymaniyah: Tishk Publications. (in persian)
- Hassan, Shirzad (2002). "The Short Story 'Khoshkekan'," from the collection *Teniai*. Sulaymaniyah: Tishk Publications, pp. 37-48. (in persian)
- Hassan, Shirzad (2015). *The Novel 'Jinik Besar Menarewe'*. Saqez: Gutar Publishing. (in persian)

